

فقط به خاطر تو

آثار اخلاص در عمل

دکتر مهدی خدایان آرانی

مجموعه آثار / ۲۰



فهرست

- ۹ به به! چه عمل زیبایی!
- ۱۱ راهی برای کشف اخلاص.
- ۱۳ می‌خواهم همه این را بدانند.
- ۱۵ لباس گران قیمت بر تن خورشید.
- ۱۸ مهر «باطل شد» کجاست؟
- ۲۰ نمی‌توانی خدا را فریب بدهی!
- ۲۲ من از ریاکار بیزار هستم!
- ۲۴ چه کس بیش از من ضرر کرده است؟
- ۲۷ کاری کوچک اما بزرگ.
- ۲۹ من بهترین شریک هستم!
- ۳۲ آیا می‌دانی اینجا چه خبر است؟
- ۳۴ من در انتظار تعریف تو نیستم.
- ۳۶ کسانی که حکمت را می‌خواهند بشتابند!
- ۳۸ خدا با کسی شوخی ندارد.
- ۴۱ مردم را بیش از خدا قبول داشت.
- ۴۳ شیطانی که خیلی زیرک است.

- آن که بااخلاص است، شجاع است ۴۷
- شهیدی که در آتش جهنم افتاد ۴۹
- اشک در چشم خورشید مدینه ۵۲
- من می‌خواهم خوشحال باشم ۵۴
- هشدار! از این شخص بترسید ۵۷
- خدا باید از تو تعریف کند ۶۰
- استاد شما هستم و شاگرد او! ۶۲
- چه جمعیتی با من نماز می‌خوانند ۶۶
- خدایا، با عشق ریاست چه کنم؟ ۶۸
- کاش تو هم یک نویسنده بودی! ۷۱
- پی نوشت‌ها ۷۵
- منابع ۸۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا تو هم با من موافقی که جامعه ما دچار آفت ریا و خودنمایی شده است؟
من معتقدم، اگر در جامعه‌ای ریا و خودنمایی زیاد بشود، لحظه به لحظه
افراد آن از معنویت و عشق دور می‌شوند.
آری، ریا آفت بزرگی برای عشق است، از دری که ریا بیاید، عشق می‌رود.
چقدر زیبا بود اگر همه کارهای ما فقط به خاطر خدا بود!
آیا تا به حال فکر کرده‌اید زندگی در جامعه‌ای که ریا و خودنمایی در آن
وجود ندارد، چقدر دلنشین است؟!
آیا شما هم با من موافق هستید که وقتی در زندگی همه چیز به خاطر خدا
باشد چقدر لذت بخش است؟!
این کتاب به شما کمک می‌کند تا با ضررهای ریا و خودنمایی بیشتر آشنا
شوید و شما را با آثار و برکت‌های اخلاص بیشتر آشنا می‌کند.
بسیار خوشحال می‌شوم که از نظرات شما در مورد این کتاب بهره ببرم،
منتظر شما هستم.

قم، بهمن ۱۳۸۷

مهدی خدامیان آرانی

به به! چه عمل زیبایی!

خدایا! می‌خواهم به آسمان‌ها سفر کنم. می‌خواهم بدانم آنجا چه خبر است.
هر کسی در این دنیا آرزویی دارد و این هم آرزوی من بود.
خلاصه خیلی به خدا التماس کردم، می‌خواستم به اوج آسمان‌ها بروم و از
آن جا برای شما بنویسم.

سرانجام، یک شب خدا دلش به حال من سوخت و مرا به آسمان‌ها برد.
در آنجا فرشته‌ی زیبایی را دیدم که بسیار خوشحال بود و برای کاری به پیش
خدا می‌رفت.

خیلی دلم می‌خواست بدانم او برای چه این قدر خوشحال است.
به نزد او رفتم، سلام کردم و از راز خوشحالی او پرسیدم.
او به من رو کرد و چنین گفت: چرا خوشحال نباشم؟ چه کسی بهتر از من
هست، من دارم هدیه‌ای بزرگ را پیش خدا می‌برم.
گفتم: چه هدیه‌ای؟

گفت: من مأمور نوشتن کارهای خوب یکی از بندگان خدا هستم، امشب او یک کار بزرگی انجام داده است، من می‌خواهم گزارش کار او را به پیش خدا ببرم، نمی‌دانی وقتی خدا پرونده این فرد را ببیند، چقدر خوشحال می‌شود.

اکنون، آن فرشته، پرونده را به خدا می‌دهد، خدا به آن نگاهی می‌کند. من با خود فکر می‌کنم که الان خدا خیلی خوشحال خواهد شد و پاداش بزرگی برای صاحب این کار در نظر خواهد گرفت.

اما ناگهان صدایی به گوشم می‌خورد: «این کار را به جهنم بیندازید، زیرا که صاحب آن، این کار را برای من انجام نداده است.»

آن فرشته به سوی جهنم حرکت می‌کند تا آن کار را در جهنم بیندازد. من فهمیدم خدا کاری که برای غیر او انجام گرفته باشد، قبول نمی‌کند.^۱

راهی برای کشف اخلاص

گاهی برای تو پیش می‌آید که با خود فکر می‌کنی، آیا این کاری که من انجام می‌دهم واقعاً برای خدا است؟

باز هم فکر می‌کنی ولی نمی‌توانی جوابی درست به این سؤال بدهی. اگر این کارت به خاطر خدا نباشد، معلوم است دیگر انتظار هیچ ثوابی را از خدا نباید داشته باشی. دست از کار خوبت برمی‌داری.

آری، کاری که به خاطر خدا نباشد همان بهتر که انجامش ندهی.

اما، دوست من، صبر کن!

شاید این فکر را شیطان به ذهن تو انداخته باشد.

مگر نمی‌دانی که شیطان خیلی زرنگ است، او می‌خواهد هر طوری که شده، نگذارد که تو کار خوبی انجام بدهی.

برای همین وقتی می‌بیند تو مشغول انجام یک کار خوب هستی می‌خواهد هر طور شده تو را از ادامه آن باز دارد و به تو بگوید این کار را که انجام

می‌دهی به خاطر مردم است، پس آن را رها کن.
حالا من می‌خواهم به تو یاد بدهم چگونه متوجه بشوی که آیا کاری را که انجام می‌دهی برای خدا است یا برای مردم!
آیا در این کار ریا می‌کنی یا واقعاً به خاطر خدا آن را انجام می‌دهی.
دقت کن! به قلب خودت مراجعه کن، اگر دوست داری که مردم از همه کارهای تو تعریف کنند، بدان که دچار آفت ریا شده‌ای.
اما اگر تعریف مردم از همه کارهایت برای تو مهم نیست و به وظیفه خود عمل می‌کنی، چه مردم بفهمند، چه نفهمند، نشانه این است که عمل تو واقعاً به خاطر خدا است.
اما اگر منتظر باشی تا مردم از این کار تو با خبر شوند و از تو تعریف و تمجید کنند، بدان که این عمل را خدا از تو قبول نخواهد کرد، چرا که تو در نیت خود اخلاص نداشته‌ای.^۲

می‌خواهم همه این را بدانند

خیلی وقت‌ها می‌شود که تو یک کار خوبی را به خاطر خدا انجام می‌دهی و تلاش می‌کنی تا هیچ کس از آن با خبر نگردد.

اما بعد از مدتی می‌بینی که این کار خیر تو بر سر زبان‌ها افتاده است و عده‌ای از مردم در مورد کار خوب تو سخن می‌گویند.

آن وقت تو تعجب می‌کنی، آخر چه کسی به این مردم خبر داده است؟! همه تلاش من این بود تا کسی از انجام این کار با خبر نشود، پس چرا همه در مورد آن سخن می‌گویند.

آیا می‌دانی چرا؟

دوست من! هنگامی که تو داشتی آن کار خوب را انجام می‌دادی یک نفر تو را می‌دید و از راز تو باخبر بود.

او می‌دانست که تو این کار را به خاطر او انجام می‌دهی، او این کار تو را زیر نظر داشت!

او با مهربانی به تو نگاه می‌کرد و با تو سخن می‌گفت.

اما تو صدای او را نشنیدی!

آری، خدای خوب تو داشت تو را نگاه می‌کرد و با تو چنین سخن می‌گفت:

بنده خوب من!

تو این کار را به خاطر من انجام می‌دهی و سعی می‌کنی تا کسی از آن باخبر

نشود، اما بدان که من این کار تو را در میان همه مردم پخش خواهم کرد.

من کاری خواهم کرد که همه از این کار تو باخبر شوند و همه از این عمل تو

سخن بگویند.

تو این کار زیبا را برای من به صورت مخفی انجام دادی، من هم کار خودم

را می‌کنم.

من می‌خواهم زیبایی کار تو را همگان بدانند.^۳

لباس گران قیمت بر تن خورشید

من برای زیارت خانه خدا به مکه آمده‌ام، می‌دانم که تو هم آرزوی این سفر را به دل داری! بیا با هم یک طوافی گرد کعبه بنماییم.
آنجا را نگاه کن! آن پیرمرد را می‌گوییم، ببین چگونه نماز می‌خواند و اشک می‌ریزد.

واقعاً چه مرد باخدایی است، خوشا به حالش، او لباسی بسیار ساده بر تن کرده است.

آری، او تمام زهد را در وجود خود خلاصه کرده است.

آیا موافقی نزدیک برویم و اسم او را بپرسیم.

- سلام، مرد خدا!

- سلام.

- قبول باشد، اسم شما چیست؟

- من عبّاد هستم.

- خوشا به حال تو که این قدر اهل نماز و عبادت هستی!

- خواهش می‌کنم.

خلاصه، از شما چه پنهان که من حسابی مجذوب این پیرمرد شده‌ام. در این میان، نگاهم به در مسجد می‌خورد، آقای را می‌بینم که وارد مسجد الحرام شده و مشغول طواف می‌شود.

خدای من! این آقا کیست که این گونه دل مرا ربود!

من از جا بلند می‌شوم و به سوی او می‌روم، او در حال طواف با خدای خود مناجات می‌کند.

به یکی از اطرافیان خود می‌گویم: آیا شما این آقا را می‌شناسید؟ او می‌گوید: چگونه است که او را نمی‌شناسی؟ او امام صادق علیه السلام است.

من تا این سخن را می‌شنوم خود را به نزد آن حضرت می‌رسانم و سلام می‌کنم و ایشان با مهربانی جواب سلام مرا می‌دهد.

همراه با آن حضرت مشغول طواف خانه خدا می‌شوم.

بعد از لحظاتی، عباد را می‌بینم که به سوی ما می‌آید. وقتی او روبروی امام صادق علیه السلام قرار می‌گیرد با دست به لباس آن حضرت اشاره می‌کند و می‌گوید: «چرا تو این لباس گران قیمت را به تن کرده‌ای؟ مگر تو فرزند علی نیستی؟ مگر علی لباس ساده به تن نمی‌کرد؟».

در اینجا توجه من به لباس امام صادق علیه السلام جلب می‌شود. آن حضرت لباس زیبا و گران قیمتی را به تن کرده است.

نگاهی هم به لباس عباد می‌کنم، او لباسی بسیار ساده به تن نموده است.

هر کس به عباد نگاه کند، زهد و ترک دنیا را در او می‌بیند.

عجب! عبّاد می‌خواهد درس زهد و ترک دنیا را به امام صادق علیه السلام یاد بدهد. به راستی چرا امام صادق علیه السلام از زهد دور شده است؟ آیا او به دنیا علاقه پیدا کرده است؟

باید منتظر بمانم و ببینم که امام علیه السلام به او چه جوابی می‌دهد. امام نگاهی به عبّاد می‌کند و می‌فرماید: «ای عبّاد! در زمان حضرت علی علیه السلام، لباس همهٔ مردم ساده بود ولی امروز مردم همه از لباس‌های زیبا استفاده می‌کنند، من نمی‌خواهم همانند تو با پوشیدن لباس ساده، ریاکنم و مردم را به سوی خود جذب کنم».

آری! خداوند، زیبایی‌های زندگی را بر بندگان خود حرام نکرده است. وقتی که خداوند به ما نعمتی داد، باید از آن استفاده کنیم.

زهد این نیست که دنیا را ترک کنیم و همواره فقیرانه زندگی کنیم، بلکه زهد این است که دل به دنیا نبندیم.^۴

مهر «باطل شد» کجاست؟

هیچ وقت یادم نمی‌رود روزی را که مهمان امام باقر علیه السلام بودم. خانه کوچک و ساده‌ای که برای من از همه دنیا بزرگتر و زیباتر بود. اینجا خانه امام من بود. من خدمت امام دو زانو نشسته بودم و به چهره مبارک او نگاه می‌کردم. در این میان امام رو به من کرد و فرمود: «آیا می‌دانی که حفظ و نگهداری یک کار خوب سخت‌تر از انجام آن می‌باشد؟».

من قدری فکر کردم، به راستی منظور از حفظ کار خوب چیست؟ من می‌دانستم در این سخن، حکمت بزرگی نهفته است و می‌خواستم آن را کشف کنم تا برای همه تاریخ، برای تو که امروز این کتاب را می‌خوانی به یادگار بگذارم.

من باید از خود امام باقر علیه السلام، توضیح این سخن را بپرسم، آیا تو نیز با من

موافقی؟

برای همین رو به امام علیه السلام کردم و گفتم: «منظور شما از حفظ عمل خوب چیست؟».

امام علیه السلام لبخندی زدند و فرمودند: «شما می‌خواهی به خاطر خدا به یک خانواده نیازمند کمک کنی، برای همین کاملاً مخفیانه، بدون آنکه کسی متوجه بشود به آن خانواده کمک ارزشمندی می‌کنی. خداوند برای تو ثواب زیادی را می‌نویسد، تو با این کار، خدا را از خود راضی کرده‌ای. اما بعد از مدتی، تو این کار خوب خودت را برای دوستان و آشنایان خود نقل می‌کنی، در اینجا دیگر تو ریا کرده‌ای، نتوانستی آن کار خوب خودت را حفظ و نگه داری کنی، برای همین آن کار خوب تو دیگر مورد قبول خدا واقع نمی‌شود. آری، وقتی تو این کار خود را در میان مردم تعریف می‌کنی، خدا هم به فرشتگانی که مأمور پرونده اعمال و کردار تو هستند، دستور می‌دهد تا در پرونده تو تجدید نظر بکنند و اینجاست آن کار که مورد قبول واقع شده بود از پرونده تو حذف می‌شود».^۵

اینجاست که می‌فهمم نباید کار نیک خودم را برای مردم بیان کنم، زیرا در این صورت در روز قیامت ثوابی برای آن کار به من نمی‌رسد.

نمی‌توانی خدا را فریب بدهی!

در جامعه بعضی افراد را می‌بینیم که می‌خواهند سر خدا هم کلاه بگذارند. از این سخن من تعجب نکن، منظور من این است که بعضی‌ها می‌خواهند با کارهای خود خدا را هم فریب بدهند.

اما افسوس! آنها نمی‌دانند هیچ کس نمی‌تواند خدا را فریب بدهد.

چرا که او بر هر آنچه در قلب ما می‌گذرد، آگاهی دارد.

آیا می‌دانی چرا من در مورد این افراد سخن گفتم؟

علت آن این است که یک روز یکی از یاران پیامبر از آن حضرت سؤال کرد: «ای رسول خدا! ما چگونه می‌توانیم از سختی‌های روز قیامت نجات پیدا کنیم؟».

پیامبر به او نگاهی کرد و فرمود: «تنها راه نجات این است که هرگز نخواهید خدا را فریب بدهید، زیرا هر کس بخواهد خدا را فریب بدهد از ایمان بهره‌ای نخواهد برد و خودش ضرر خواهد نمود».

همه کسانی که اطراف پیامبر بودند با شنیدن این سخن تعجب کردند، آخر چگونه می‌شود که کسی بخواهد خدا را هم فریب بدهد؟
پیامبر که متوجه تعجب یاران خود شد رو به آنها کرد و چنین فرمود:
کسی که کار خوب و نیکویی را انجام می‌دهد، اما او در نیت خود اخلاص ندارد، او این کار را با ریا انجام می‌دهد، این شخص می‌خواهد خدا را فریب بدهد، اما در واقع خودش را فریب داده است.
کاری که از روی ریا انجام شود نه تنها ثوابی ندارد بلکه عذاب هم دارد چرا که این کار یک نوع شرک است.
بیایید از ریا دوری کنیم و کارهای خود را فقط به خاطر خدا انجام بدهیم.^۶

من از ریاکار بیزار هستم!

اینجا مدینه است و من در مسجد در کنار دیگر مسلمانان نشسته‌ام.
راستش را بخواهید من به عشق دیدن پیامبر از راه دوری به این شهر
آمده‌ام.

نگاهم به در مسجد است، کی می‌شود که خورشید مدینه از این در طلوع
کند؟

آن جا را نگاه کن! پیامبر دارد وارد مسجد می‌شود، تپش قلب من تند و
تندتر می‌شود.

از جا بر می‌خیزم و به آن حضرت سلام می‌کنم ...
خدایا، تو چقدر این پیامبرت را متواضع آفریده‌ای.
او در جمع یاران خود می‌نشیند، هیچ ترتیب و آدابی نمی‌جوید.
همه منتظر هستند، مسجد سراسر سکوت است، همه می‌خواهند از سخنان
او بهره بگیرند.

پیامبر نگاهی به آنها می‌کند و آهی می‌کشد و چنین می‌گوید:
یاران من! روزی خواهد آمد که من در میان شما نخواهم بود و
در آن روز مردم عوض خواهند شد، آنها ظاهر خود را بسیار زیبا
جلوه خواهند داد، اما دل‌های آنها تاریک خواهد بود.
آنها دین را برای دنیا خواهند خواست، در آن روز، دین ابزاری
برای رسیدن به دنیا خواهد شد.
دین‌داری آنها چیزی جز ریا نخواهد بود. آنها از خدا هیچ ترسی
نخواهند داشت و در خلوت، گناهان بسیار انجام خواهند داد. در
آن روزگار، مردم به بلای بزرگی مبتلا خواهند شد.
من به فکر فرو می‌کنم، به راستی آن بلای بزرگ چه خواهد بود؟
بعد از لحظاتی خود پیامبر جواب این سؤال مرا می‌دهند: «آن روز مردم دعا
خواهند نمود، اما خدا دعای آنها را مستجاب نخواهد کرد».^۷
آری، پیامبر تأکید می‌کند که وقتی در جامعه ریا رواج پیدا کند هیچ دعایی
مستجاب نخواهد شد.
آن روزی که دین وسیله‌ای برای رسیدن به دنیا و پول بشود دیگر خدا به
گریه‌ها و اشک‌ها و دعاهای ما توجهی نخواهد کرد.
چرا که ما دین خدا را وسیله رسیدن به آرزوهای مادی و دنیایی خود قرار
دادهایم.

چه کس بیش از من ضرر کرده است؟

صدایی را که می شنوی، صدای «صُور اسرافیل» است که به گوش همه می رسد و روح به جسم آنها برمی گردد.

من هم باید از جای خویش برخیزم، همه انسان ها زنده شده اند و از قبرهای خود بیرون آمده اند.

قیامت بر پا شده است، چه غوغایی است.

عجب روزی است، امروز فرشتگانی که هیچ گناهی ندارند سخت نگرانند، پس وای به حال من.^۸

چه غوغایی است، همه از هم فرار می کنند، مادر از فرزند، برادر از برادر و ...، هر کسی به فکر خویش است.

آتش جهنم زبانه می کشد و همه از شر آن به خدا پناه می برند.

حسابرسی آغاز می شود؛ عده ای به سوی بهشت حرکت کرده اند و عده ای را هم به سوی جهنم می برند.

همه ما برای حسابرسی در صف ایستاده‌ایم.
در این میان چشمم به پرویز می‌خورد، او یکی از دوستان من است که جلو
من، در صف ایستاده است.
من او را به خوبی می‌شناسم، او در دنیا کارهای خوب زیادی انجام داده بود،
او چند مدرسه و یک مسجد ساخته بود.
از شما چه پنهان، من همیشه آرزو می‌کردم کاش جای او بودم، آخر او
کارهای خوب زیادی انجام داده بود.
من خاطرم جمع بود که او اهل بهشت است، برای همین آهسته در گوش او
گفتم: پرویز جان! تو که امروز کارت درست است، مستقیم به بهشت می‌روی،
من شنیده‌ام که خداوند به اهل بهشت اجازه شفاعت می‌دهد، نکند ما را
فراموش کنی!

در این میان، فرشتگان جلو می‌آیند و پرویز را صدا می‌زنند.
خدای من! چرا این فرشتگان با دوست من این گونه سخن می‌گویند: «ای
کسی که به خدای خود شرک ورزیده‌ای! ای کسی که گناهکار هستی! ای کسی
که می‌خواستی خدای خود را فریب بدهی! ای کسی که امروز ضرر بزرگی
کرده‌ای!».

من تعجب می‌کنم، شاید فرشتگان دنبال شخص دیگری باشند!
اما نه، آنها دست پرویز را می‌گیرند و برای حسابرسی می‌برند.
اشک در چشمان پرویز جمع شده است، من سر خود را پایین می‌گیرم،
خدایا! چه شده است؟!

صدایی در فضا می‌پیچد، فرشتگان دارند با پرویز سخن می‌گویند: «هیچ

کدام از کارهای تو مورد قبول نیست! زیرا تو همه این کارها را برای این انجام دادی تا مردم ببینند و از تو تعریف کنند، تو خودت خوب می‌دانی که نیت تو خدایی نبود، برای همین امروز هم برو مزد خود را از مردم بگیر.»

امروز هیچ‌کس به اندازه پرویز پشیمان نیست، کاش او این کارها را به خاطر خدا انجام داده بود و امروز خدا پاداشی بس بزرگ به او می‌داد.

اما افسوس! نیت او خالص نبود و همه کارهای خود را برای ریاکاری انجام داده بود.^۹

کاری کوچک اما بزرگ

حتماً برایت پیش آمده است که یک کار خیلی کوچک را به خاطر خدا انجام می‌دهی و بعد از مدتی می‌بینی که این کار در چشم مردم بسیار بزرگ جلوه می‌کند.

یک مثال می‌زنم تا منظورم را بهتر برسانم.

نزدیک زمستان است و هوا رو به سردی می‌رود به شما خبر می‌دهند که خانواده‌ای فقیر نیاز به بخاری دارند و نمی‌توانند آن را تهیه کنند. شما یک بخاری تهیه می‌کنید و بدون اینکه کسی بفهمد برای آن خانواده می‌فرستید.

اما بعد از مدتی می‌بینید که این خبر در محل می‌پیچد و مردم به این کار شما آفرین می‌گویند.

شما تعجب می‌کنی، چون این کار به نظرتان کار کوچکی بود که ارزش این همه تعریف و تشویق را نداشت.

آری، درست است این کاری کوچک بود، اما چون با اخلاص همراه شد در درگاه خدا کار بزرگی، حساب شد.

آیا می‌خواهی با یکی از قانون‌های خدا آشنا شوی؟

وقتی تو کاری (هر چند کوچک) را به خاطر خدا انجام بدهی خدا آن را در نظر مردم بزرگ جلوه می‌دهد.

از طرف دیگر اگر کسی کار بزرگی را انجام بدهد ولی قصد او خودنمایی و ریا باشد خداوند آن کار را در نظر مردم کوچک جلوه می‌دهد.^{۱۰}

آری، قلب‌ها در دست خدا است و او است که می‌تواند کسی را عزیز و بزرگ کند، همان طور که او می‌تواند کسی را ذلیل و خوار کند.

ما باید تلاش کنیم تا در همه کارهای زندگی خود اخلاص داشته باشیم و بدانیم که کاری که همراه با اخلاص باشد کوچک نیست بلکه آن کار خیلی بزرگ است.

من بهترین شریک هستم!

فرض کن دوستی داری که به تو و برادرت علاقه زیادی دارد.
روزی تو با برادرت به دیدن او می‌روی و او رو به شما می‌کند و می‌گوید:
«من این صد میلیون را به تو و برادرت می‌بخشم».

حالا سؤال من این است تو در این صورت چه می‌کنی؟
خوب، معلوم است که این پول را به صورت مساوی بین خود و برادرت
تقسیم می‌کنی، پنجاه میلیون برای خودت، پنجاه میلیون برای برادرت.
آری، شما در این پول با هم شریک هستید، پس باید به طور مساوی میان
شما تقسیم شود.

اما اگر برادر تو بگوید که من این پول را نمی‌خواهم، همه پول برای تو باشد،
چقدر خوشحال می‌شوی!

این چه شریک خوبی است که از سهم خود می‌گذرد.
حیف که همه این حرف‌ها در دنیای خیال است، کجا می‌توان چنین شریکی

پیدا کرد؟

اگر شما به من بگویید که آیا شما خودت چنین شریکی سراغ دارید، جواب من مثبت خواهد بود.

حتماً می‌گویید این چه انسان خوبی است که همه سهم خود را به شریکش واگذار می‌کند.

اما آن کسی که من در مورد او سخن می‌گویم انسان نیست.
او خدای من و تو است.

آری، خدا یک چنین اخلاقی دارد که هر گاه او را با کسی شریک کنند همه سهم خود را به شریکش می‌بخشد.

دوست من! وقتی تو کار خوبی انجام می‌دهی ولی در این کار مردم و خدا (هر دو) را در نظر می‌آوری، یعنی این کار را هم برای خدا و هم برای مردم انجام می‌دهی تا هم خدا به تو ثواب دهد و هم مردم از تو تعریف کنند، پس تو در این کار خدا و مردم را شریک کرده‌ای.

اما خدا سهم خودش را به مردم می‌بخشد!

این اخلاق خدا است، روز قیامت که تو در برابر او می‌ایستی و توقع داری به تو پاداش بدهد به تو می‌گوید:

«تو آن کار را برای من و برای مردم انجام دادی، تو مردم را در این کار شریک من قرار دادی، من هم سهم خودم را به مردم بخشیدم، برو از آنها پاداش خود را بگیر».

آری، خدا کاری را قبول می‌کند که فقط به خاطر او انجام شده باشد.

او کاری را که بوی ریا و خودنمایی داشته باشد قبول نمی‌کند.

پس حواست باشد، نکند در کارهایی که انجام می‌دهی مردم را شریک کنی!
تو باید تلاش کنی تا همهٔ کارهایت به خاطر خدا باشد، آنها را با اخلاص انجام
بده و از ریا و خودنمایی دوری کن.
فقط در این صورت خداوند کارهای تو را قبول خواهد نمود.^{۱۱}

آیا می‌دانی اینجا چه خبر است؟

ماه رمضان که فرامی‌رسد، همهٔ دلها مملو از عشق به خدا می‌شود، چه روزها و شب‌های باصفایی!
لحظه‌های ناب با خدا بودن، با خدا سخن گفتن.
نمی‌دانم آیا تا به حال پیش آمده است که یک بار بنشیننی و پیرامون دعاهایی که در ماه رمضان می‌خوانیم، قدری فکر کنی.
نکند تو هم از کسانی باشی که فقط به خواندن چند جملهٔ عربی (بدون ترجمه و بدون فکر) اکتفا می‌کنند.
نه، من می‌دانم که تو اهل فکر و اندیشه هستی و می‌دانی در موقع دعا از خدا چه می‌خواهی و با او چه می‌گویی. راستش را بخواهی من وقتی می‌بینم بعضی افراد دعا می‌خوانند و با خدا حرف می‌زنند.
اما نمی‌دانند که با او چه می‌گویند و از او چه می‌خواهند، خیلی ناراحت می‌شوم و غصه می‌خورم.

می‌خواستیم این سؤال را از شما بپرسم: در ماه رمضان، مهم‌ترین حاجتی که ما از خدا می‌خواهیم چیست؟ چه حاجتی در دعاهاى مختلف تکرار شده است؟ درست گفتمی، آزاد شدن از آتش جهنم، آتشی که جسم و جان گنهکاران را می‌سوزاند.

آری، اهل جهنم در آتش می‌سوزند، اما از دست عذای همواره شکایت دارند.

آنها با صدای بلند از دست ریاکاران فریاد و ناله می‌زنند.

چرا؟ مگر ریاکاران با آنها چه کرده‌اند؟

اهل جهنم از شدت آتشی که ریاکاران در آن عذاب می‌شوند، به ستوه می‌آیند.

آری، آتشی که ریاکاران در آن می‌سوزند، آن قدر سوزنده است که همه اهل جهنم به شکوه می‌آیند.

ریاکارانی که اهل نماز و روزه بوده‌اند، کارهای خوب زیادی انجام داده‌اند، اما قصد آنها فقط خودنمایی بوده است، آنها در سخت‌ترین جای جهنم عذاب می‌شوند.^{۱۲}

آری، سزای کسی که ریا کند چیزی جز آتش نیست.

آیا می‌دانی چرا عذاب ریاکاران از همه بیشتر است؟

برای این که اینان به اسم دین، دنیا را می‌خواستند، این‌ها در دنیا با کارهای خود آبروی دین خدا را برده‌اند.

جامعه‌ای که دینداران آن ریاکنند، در آتشِ نفرت از دین، خواهد سوخت.

بار خدایا! خودت ما را از ریا و خودنمایی نجات بده!

من در انتظار تعریف تو نیستم

آیا تا به حال فکر کرده‌ای که چه افرادی در مقابل وسوسه‌های شیطان می‌توانند مقاومت کنند؟

قرآن این پیام مهم را می‌دهد که وسوسه‌های شیطان بر روی بندگان بااخلاص خدا اثری ندارد.^{۱۳}

آری، بندگان بااخلاص خدا که همه کارهای آنها فقط برای خدا است در پناه لطف خدا در امن و امان هستند و خداوند آنها را از شر شیطان حفظ می‌کند.

اما عمل بااخلاص چیست و بنده بااخلاص خدا کیست؟

چه کسی در عمل بااخلاص است؟

من در این جا می‌خواهم سخن امام صادق علیه السلام را برای شما نقل کنم تا شما هم با عمل بااخلاص آشنا شوی.

آن حضرت فرمودند:

«عمل بااخلاص این است که وقتی آن را انجام دادی از هیچ کس انتظار

تعریف کردن نداشته باشی، تو آن کار را فقط برای خدا انجام بدهی و از او هم انتظار تعریف داشته باشی».^{۱۴}

دوست خوب من!

آری، کسی بنده بااخلاص خدا است که وقتی کار خوبی انجام می‌دهد به این نکته توجه دارد که قصد و نیت او فقط رضای خدا و تقرب به او باشد و برای همین هرگز حاضر نیست پاداش خدا را با تعریف مردم عوض کند. او دلش در گرو خدای خویش است، او از خدای خود انتظار پاداش دارد و برای همین برای او فرق نمی‌کند، مردم قدر او را بدانند یا نه، تعریف او را بکنند یا نه، او وظیفه خود را انجام می‌دهد و جز از خدای خود انتظار مزد ندارد.

آری، کسی که روحیه‌اش این گونه است، دیگر شیطان در او نمی‌تواند نفوذ کند، هیچ چیز نمی‌تواند مانع فعالیت او شود.

اگر همه مردم او را دشنام دهند، اگر او را بترسانند و ...، او باز هم به راه خود ادامه می‌دهد، زیرا او به خاطر خدای خویش قدم در این راه گذاشته است و خوب می‌داند که خدای مهربان او، شاهد همه تلاش‌های او هست.

خوش به حال کسی که در زندگی چند روزه دنیا، فقط به خاطر او تلاش می‌کند و دل در گرو عشق محبوب واقعی خود دارد.

کسانی که حکمت را می‌خواهند بشتابند!

ما باید تلاش کنیم تا همه کارهای ما با اخلاص باشد و البته این کاری است که در مرحله اول سخت به نظر می‌رسد.

اما همه کارهای بزرگ با قدم اول شروع می‌شود، بیا شروع کنیم، من لحظه‌ای قلم را نگه می‌دارم و سعی می‌کنم تا نوشتنم فقط به خاطر او باشد، تو هم لحظه‌ای خواندن این کتاب را متوقف کن و بگو: ای خدا، فقط به خاطر تو می‌خوانم!

آرام، آرام ما می‌توانیم در همه کارهایمان با اخلاص شویم. آن وقت است که خدا کارهای ما را قبول می‌کند و مزدی بس بزرگ به ما می‌دهد.

دوست من! در اینجا می‌خواهم مزدهای به تو بدهم، اگر فقط چهل روز این گونه زندگی کنی و همه کارهای تو برای خدا باشد، یک اتفاق مهم برایت روی می‌دهد.

حتماً می‌پرسی چه اتفاقی؟

من این سخن را از خود نمی‌گوییم، این سخن از پیامبر است: «هر کس چهل روز، در همه کارهای خود اخلاص داشته باشد خداوند چشمه‌های حکمت را در قلب او جاری می‌کند».^{۱۵}

آری، اخلاص می‌تواند چشمه‌های گهربار حکمت را در وجود تو جاری کند، آن وقت دیگر تو می‌توانی خود و دیگران را از این حکمت‌های ناب بهره‌مند سازی، تو می‌توانی مایهٔ هدایت تشنگان شوی.

آیا فکر کرده‌اید که چرا خداوند به اهل اخلاص، این جایزه را می‌دهد؟ خدا خودش می‌داند که هیچ چیز برتر و بهتر از حکمت نیست، حکمت همان گمشده‌ای است که مایهٔ سعادت انسان می‌شود.

البته تو خود می‌دانی منظور رسول خدا از چشمه‌های حکمت، فلسفه یونان باستان نیست. حکمتی که پیامبر از آن سخن می‌گوید، نوری است الهی که خدا بر قلب هر کس بخواهد نازل می‌کند.

این حکمت، علمی است که از طرف خدا می‌آید، اما فلسفه از یونان می‌آید. کسی می‌تواند کافر باشد و خدا را هم قبول نداشته باشد ولی ذهن او پر از آموخته‌های فلسفی باشد. ما در این جا از حکمتی سخن می‌گوییم که نور دارد و مایهٔ روشنی قلب می‌شود.

خدا با کسی شوخی ندارد

آیا مرا می‌شناسی؟ نام من معاذ بن جبَل است، یکی از یاران پیامبر اسلام هستم.

امروز صبح به خانه آن حضرت رفتم، خدمتش سلام کرده و نشستم. در این میان، پیامبر نگاهی به آسمان انداخت و دعایی کرد و بعد رو به من نمود و فرمود: «ای معاذ! فرشتگانی که مأمور ثبت کردار انسان‌ها هستند، وقتی اعمال نیک بنده‌ای از بندگان را به نزد خدا می‌برند، همه آنها خوشحال هستند زیرا می‌بینند که این بنده چه اعمال خوب و زیبایی انجام داده، او همواره مشغول عبادت بوده و کارهای نیک زیادی انجام داده است. فرشتگان آسمان‌ها وقتی زیبایی پرورنده اعمال این شخص را می‌بینند بسیار خوشحال می‌شوند و همه آنها جمع می‌شوند تا این پرورنده را نزد خدا ببرند.

اکنون فرشتگان در نزد خدا ایستاده‌اند، آنها به خدا می‌گویند که این بنده تو

کارهای خوبی انجام داده است.

اما خداوند به آنها می‌گوید:

«ای فرشتگان من! شما مأمور نوشتن اعمال بنده من بودید و همه کارهای او را ثبت کردید اما من از قلب او آگاهی دارم، او این کارها را به خاطر من انجام نداده است، قصد او از همه این کارها، ریا و خودنمایی بوده است، برای همین لعنت من بر او باد».

در اینجا همه فرشتگان که این سخن خدا را می‌شنوند، چنین می‌گویند:
«اکنون که قصد او ریا و خودنمایی بوده است پس لعنت ما هم بر او باد».

کسی که برای ریا دست به انجام کاری می‌زند، مورد لعن و نفرین خدا قرار می‌گیرد. خدا با هیچ کس شوخی ندارد.

آری، شاید کسی بتواند همه مردم را فریب بدهد و با انجام کارهای ریاکارانه، بتواند برای مدتی در میان مردم جا باز کند، اما او باید بداند مورد لعن و نفرین خدا واقع می‌شود.

شاید تعجب کنی، چرا خدا این قدر به ریاکاری حساس است؟

چرا مجازات ریاکار را با لعن می‌دهد؟

تو نمی‌دانی وقتی جامعه‌ای دچار آفت ریا می‌شود چه خطری معنویت را تهدید می‌کند، در آن جامعه، دین و معنویت ابزار دنیاپرستی می‌شود، کسانی که ریاکارند، دزدان راه معنویت می‌شوند.

آنان برای رسیدن به ریاست چند روزه دنیا و دستیابی به پست و مقام، با نام دین، دکان باز می‌کنند و جوانان را فریب می‌دهند.

جوانانی که با عشق مقدسی، سرمایه جوانی خود را به پای این شیادان

می‌ریزند و بعد از گذشت مدّتی که می‌فهمند سر آنها کلاه رفته است از دین و معنویت بیزار می‌شوند.

اگر امروز به جامعه خود نگاه کنیم، می‌بینیم یکی از علّت‌هایی که باعث شده است تا بعضی جوانان از دین فاصله بگیرند وجود همین افراد ریاکار بوده است.

اما خداوند حق است، او بدون هیچ ملاحظه‌ای، ریاکاران را نفرین می‌کند، هر کس که می‌خواهد باشد.

ساحت قدس خدا جای هیچ فریب کاری نیست، او با هیچ کس شوخی ندارد، هر کس بخواهد با دین او بازی کند و جوانان را فریب بدهد در آتش غضب و قهر او خواهد سوخت.^{۱۶}

مردم را بیش از خدا قبول داشت

من مدّت زیادی در فکر بودم که چرا خداوند این قدر از شخص ریاکار ناراحت می‌شود و او را مورد لعن و نفرین خود قرار می‌دهد.

آیا تو می‌توانی به من کمک کنی؟

من ساعت‌ها روی این موضوع فکر کردم و به این نتیجه رسیدم.

یک نفر را در نظر بگیر که برای این که در میان مردم به عنوان شخص درستکار و مؤمن جلوه کند به ریاکاری و خودنمایی دست می‌زند و همیشه در مقابل مردم سجاده آب می‌کشد و نمازهای طولانی و گریه‌های دروغین می‌کند.

آیا می‌دانی او چه فکری دارد؟

او در واقع مردم را بیش از خدا قبول دارد.

او فکر می‌کند اگر در میان مردم محترم شود همه مشکلات او حل می‌شود، او فکر می‌کند که قدرت مردم بیش از قدرت خدا است، اگر این طور نبود او

هرگز ریا نمی‌کرد.

پس کسی که ریا می‌کند با این کار خود نشان می‌دهد که خدا را ضعیف‌تر از مردم می‌پندارد، او برای اینکه نزد مردم عزیز شود دست به این کارها می‌زند، او هرگز تلاش نمی‌کند که خالصانه، به در خانه خدا برود و از او عزت بخواند. او با این کار خود در واقع دارد خدا را تحقیر می‌کند، او به خدا می‌گوید که ای خدا، من این مردم را قدرتمندتر از تو می‌دانم، من برای اینکه به هدف خود برسم، سعی می‌کنم تا نزد این مردم عزیز شوم، من کار ندارم که پیش تو عزیز هستم یا نه، تو که کاری دستت نیست، من باید این مردم را دریابم تا آنها به خوبی من پی ببرند و مرا با بزرگی و احترام یاد کنند.

آری، شخص ریاکار با این کار خود نشان می‌دهد که خداشناسی او مشکل دارد، او خدای خود را نشناخته است، قدرت مردم را بیش از قدرت خدا می‌داند. برای همین است که خدا این قدر از انسان ریاکار ناراحت می‌شود و ریاکار را مورد لعن و نفرین خود قرار می‌دهد.

آری، خدا عملی را که به اندازه سر سوزنی در آن ریا و خودنمایی باشد، قبول نمی‌کند.^{۱۷}

شیطانی که خیلی زیبرک است

من در مورد ریا و خودنمایی سخن زیاد گفتم اما فکر می‌کنم که باید به یک نکته مهم اشاره کنم.

شیطان دشمن واقعی ما می‌باشد، او منتظر است هر طور شده مانع سعادت ما شود.

برای همین او وقتی می‌بیند که ما کار خوبی را انجام می‌دهیم بسیار ناراحت می‌شود، برای همین نزد ما می‌آید و چنین می‌گوید:

«بهتر است این کار را ترک کنی، زیرا تو داری ریا و خودنمایی می‌کنی.»
شاید باور نکنی که شیطان از این راه می‌خواهد، مانع شود که تو آن کار خوب را تمام کنی.

آری، شیطان خیلی زرنگ است، او از هر راهی می‌آید تا ما را از انجام کار خیر باز دارد.

در این جا با هدف اینکه مبادا ما دچار ریا بشویم، می‌خواهد ما را وسوسه

کند.

به نظر شما در این گونه مواقع چه باید کرد؟

آیا موافقی تا من حکایتی را برای تو نقل کنم؟

یک روز حضرت علی علیه السلام نزد پیامبر آمد و به آن حضرت فرمود:

«ای رسول خدا! گاهی پیش می‌آید که ما مشغول نماز می‌شویم و شیطان

نزد ما می‌آید و به ما می‌گوید که تو داری ریا می‌کنی، در این گونه موارد ما چه

باید بکنیم؟».

پیامبر در جواب فرمودند که در آن هنگام این دعا را بخوانید:

أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُشْرِكَ بِكَ شَيْئًا وَأَنَا أَعْلَمُ وَأَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا أَعْلَمُ.

بار خدایا! به تو پناه می‌برم از این که دانسته به تو شرک بورزم و از

گناهان خود از تو طلب مغفرت می‌کنم.

دوست خوب من!

هنگامی که تو به خاطر خدا، کار خوبی انجام می‌دهی، اگر مردم هم تو را ببینند،

نگران نباش!

تو نباید برای انجام کار خوب به گوشه خلوت خانه خود بروی!

اصلاً بعضی از کارهای خوب را فقط می‌توان در میان مردم انجام داد، مثلاً

مگر می‌شود نماز جماعت را در خلوت خانه بخوانی!

تو باید به مسجد بروی و در صف نماز بایستی، اما حواست باشد که این کار را

فقط به خاطر خدا انجام دهی.

نکند یک وقت شیطان فریبت بدهد و بگویی که من در نماز جماعت حاضر

نمی‌شوم، چرا که نیتم خالص نیست.

این فکر اشتباه است، تو باید در جامعه حضور داشته باشی.
تو باید به خلق خدا خدمت کنی اما نیت تو فقط خدا باشد.
اگر همه افرادی که کار خیر در جامعه انجام می‌دهند، مدرسه و مسجد می‌سازند، به فقرا رسیدگی می‌کنند و ...، با خود این فکر را بکنند، بسیاری از کارهای جامعه بر روی زمین می‌ماند.
هنر این است که در متن جامعه باشی، حضور تو در جامعه پررنگ باشد، برای مردم کارهای خوب انجام دهی، اما نیت تو در همه این کارها، خدایی باشد، تو باید تمرین کنی تا نیت خود را خالص کنی.
عزیز دلم!

وقتی تو می‌خواهی به یک خانواده فقیر کمک کنی، اول شیطان تو را وسوسه می‌کند که چرا می‌خواهی این کار را بکنی؟ این همه زحمت کشیده‌ای و پول به دست آورده‌ای که به این و آن بدهی!
اما تو تصمیم گرفته‌ای، این کار خوب را انجام بدهی، شیطان می‌بیند که از آن راه نتوانست تو را فریب بدهد از راه دیگر می‌آید، به تو می‌گوید که این کاری که تو انجام می‌دهی ریا است، این کار را انجام نده.
اینجا است که تو باید بدانی این شیطان است که اکنون با این سخن می‌خواهد مانع شود تو یک کار خوب انجام بدهی.
آری، تو هرگز نباید به خاطر ترس از ریا، انجام کار خوب را ترک کنی.
تو کار خوب را که نیت کرده‌ای انجام بده، اما قبل از آن لحظه‌ای با خود و خدای خود خلوت کن.
به او بگو: خدایا! به من کمک کن تا نیت خود را در این کار خالص کنم و این

کار را فقط برای تو انجام دهم.

من به تو قول می‌دهم که خدای مهربان، مهمان قلب تو می‌شود، و همه

فکرهای دنیایی از تو دور می‌شود.

نور خدایی به قلب تو می‌تابد و تو فقط به خاطر خدا آن کار زیبا را انجام

می‌دهی.^{۱۸}

آن که با اخلاص است، شجاع است

سعی کن در زندگی، آرمانی بزرگ داشته باشی و در این صورت است که زندگی برای تو معنای زیبایی پیدا می‌کند.

کسی که در زندگی، آرمان ندارد، فقط زنده است، ولی زندگی نمی‌کند؛ اما آن کس که دارای آرمانی بزرگ است، از لحظه لحظه‌های زندگی خود، بهره می‌برد و زندگی برای او زیبا می‌شود.

اما فقط داشتن آرمان، کافی نیست، تو باید شجاع باشی و برای رسیدن به هدف و آرمانت، تلاش کنی.

به راستی چگونه می‌توان شجاعت را به دست آورد، چگونه می‌توان از هیچ کس و هیچ چیز نترسید و به سوی هدف به پیش رفت؟

آیا می‌خواهید راه کسب شجاعت را به شما یاد بدهم؟

وقتی که تو کاری را فقط به خاطر خدا انجام دهی، خداوند شجاعت را در قلب تو قرار می‌دهد، به گونه‌ای که از هیچ چیز و هیچ کس نمی‌ترسی، بلکه

همه از تو می‌ترسند. ۱۹

آری، وقتی نیت تو خدایی شد و برای رضای خدا دست به آفرینش آینده‌ای زیبا و روشن زدی، خدا به کمک تو می‌آید و برای همین شجاع می‌شوی و دیگر از هیچ چیز نمی‌ترسی.

تو این کار را برای خدا انجام می‌دهی، آرمان تو رنگ و بوی خدایی دارد، تو برای خدا تلاش می‌کنی، پس خدا به یاری تو می‌آید، او به قلب تو نگاه می‌کند، می‌داند که تو اهل خودنمایی نیستی، برای همین به قلب تو شجاعت را هدیه می‌کند و تو با سرعت هر چه تمام‌تر به سوی هدف خود می‌روی. تو می‌روی تا هدف را در آغوش بگیری، همه تعجب می‌کنند که تو این نیرو و شجاعت را از کجا به دست آورده‌ای؟!

آنها نمی‌دانند که تمام نیروی تو از اخلاصی است که در قلب تو منزل کرده است.

شهیدی که در آتش جهنم افتاد

آیا موافقی قصهٔ یک شهید را برای تو بگویم، شهیدی که به دستور خدا در آتش جهنم انداخته می‌شود.

تعجب نکن!

این قصه، ساختهٔ ذهن من نیست که بخواهی اعتراض کنی!

این سخن پیامبر اسلام است!

شاید نقل این حدیث برای عده‌ای خوشایند نباشد اما وظیفهٔ یک نویسنده

این است که واقعیت را بگوید!

آری، من می‌خواهم قصهٔ شهیدی را بگویم که خدا او را از سر در آتش

جهنم می‌اندازد.

روز قیامت فرا می‌رسد، موقع حسابرسی است، نوبت به حسابرسی شهدا

می‌رسد.

عدهٔ زیادی از شهدا که به خاطر خدا جهاد کرده‌اند به سوی بهشت می‌روند.

آنها می‌توانند دوستان خود را شفاعت کنند، خدا امروز مقامی بس بزرگ به آنها می‌دهد.

شهادتی که در رکاب پیامبر شمشیر زده‌اند، افرادی مثل حمزه سیدالشهدا که تا آخرین قطره خون خود برای یاری اسلام مبارزه کردند. در این میان اسم شخصی را می‌خوانند تا برای حسابرسی بیاید. خداوند به او می‌گوید:

«تو در دنیا چه کردی؟ چه عمل و کار خیری انجام داده‌ای؟».

این بنده خدا تعجب می‌کند!

اسم او در لیست شهدا است اما چرا خدا با او این گونه سخن می‌گوید؟ به هر حال او باید جواب دهد، او با کمال افتخار می‌گوید: بارخدا! من در راه تو مبارزه نمودم و جان خویش را در این راه فدا کردم.

خدا به او می‌گوید: ای دروغگو! آیا تو برای من به جبهه رفتی؟، آیا به خاطر من جنگ کردی؟، من که از دل تو آگاه بودم، تو در هنگام جنگ و مبارزه، می‌خواستی شجاعت خود را به رخ هم‌زمان خود بکشی، تو می‌خواستی تا همه از تو با بزرگی یاد کنند، تو به خاطر اسم و رسم جنگ کردی.

این جا است که این شخص شرم‌منده می‌شود، آبروی او پیش همه ریخته شده است، همه از او به نام شهید یاد می‌کردند، چقدر از او احترام کرده بودند، اما امروز خدا او را دروغگو خطاب می‌کند.

هیچ کس جرأت ندارد با تصمیم خدا مخالفت کند.

این شهید راه نام و شهرت بوده است نه شهید راه خدا!

به راستی خدا، با این شهید راه نام و شهرت، چه خواهد کرد؟

خدا رو به فرشتگان می‌کند و می‌گوید: «او را به جهنم بیاندازید».
این گونه است که او را در آتش جهنم می‌اندازند.^{۲۰}
باز تکرار می‌کنم که خدا با هیچ کس تعارف ندارد، خدا دشمن ریاکاران است،
او آتش جهنم را برای ریاکاران آماده کرده است.
و البته تو خود می‌دانی که من هرگز نخواستم مقام شهدای واقعی را کمرنگ
نمایم.

همه ما آرزو داریم که خدا روز قیامت شفاعت شهیدان را نصیبمان گرداند
ولی من برای انجام وظیفه با قلم خود به شرح این حدیث پرداختم.
ما پیرو آن مکتبی هستیم که سیاهی جوهر دانشمند را برتر از سرخی خون
شهدا می‌داند.^{۲۱}

اشک در چشم خورشید مدینه

همراه من بیا، من دارم به مسجد پیامبر می‌روم، پیامبر در مسجد است و گروهی از مسلمانان گرد او جمع شده‌اند.
خدمت پیامبر سلام کرده، جواب می‌شنوم و می‌نشینم.
نگاهم به صورت پیامبر است، او مشغول سخن گفتن است، از هر دری سخنی به میان می‌آید و ایشان هر آنچه برای هدایت و کمال ما لازم است برایشان می‌گوید.
در این میان، پیامبر سخنان خود را قطع می‌کنند. سکوت بر فضای مسجد سایه می‌اندازد. ناگهان قطرات اشک از چشم پیامبر جاری می‌شود.
چه شده است، چرا پیامبر گریه می‌کند؟
آیا پیامبر به یاد خاطره دردناکی افتاده است؟
من رو به پیامبر می‌کنم و می‌گویم: «ای رسول خدا، چه چیز شما را به گریه انداخته است؟».

پیامبر با مهربانی به من رو می‌کند و می‌فرماید: «من برای امت خود گریه می‌کنم، من برای آنها نگران هستم، من می‌دانم که امت من هرگز بت پرست نخواهند شد، آنها دیگر گرد کفر و شرک نخواهند رفت ولی خطر بزرگی آن‌ها را تهدید می‌کند».

به راستی آن خطر بزرگ چیست که اشک پیامبر برای آن جاری شده است؟!

صبر کن تا پیامبر سخن خود را کامل کند: «امت من دچار ریا و خودنمایی خواهند شد».^{۲۲}

آری، ریا همان شرک کوچک است و خطری است که مسلمانان را تهدید می‌کند.

هر کس که اهل ریا و خودنمایی باشد، خدا او را دوست ندارد، خدا از او بیزار است و او را در جهنم عذاب خواهد کرد.^{۲۳}

من می‌خواهم خوشحال باشم

در این جا می‌خواهم نکته‌ای دقیق را برای تو بیان کنم.
آیا برایت پیش آمده که کاری را فقط به خاطر خدا انجام دهی و بعد از آن
مردم متوجه شوند و از آن کار تعریف کنند و تو خوشحال شوی؟
خوب است یک مثال از خودم بزنم، الان ساعت ۳ نیمه شب است و من در
گوشه‌ای اتاق خود نشسته‌ام و دارم این کتاب را می‌نویسم.
من سعی می‌کنم این قلم زدنم به خاطر خدا باشد و با هزار زحمت، نیت
خود را خالص می‌کنم.
این کتاب تمام می‌شود و برای چاپ آن اقدام می‌کنم
بعد از مدتی کتاب به دست خوانندگان خوب آن می‌رسد، و آنها این کتاب را
می‌خوانند.
بعد از مدتی، گوشی همراه من زنگ می‌خورد و من گوشی را برمی‌دارم.
یکی از خوانندگان خوب کتابم با من تماس گرفته است و او از کتاب، تعریف

می‌کند.

شما جای من باشید آیا خوشحال نمی‌شوید؟

معلوم است، هر نویسنده‌ای وقتی می‌بیند که کتابش برای مردم مفید واقع شده است، خوشحال می‌شود.

اما بعضی‌ها فکر می‌کنند این خوشحال شدن با اخلاص سازگاری ندارد، یعنی اگر کسی کاری را برای خدا انجام داده است و نیت او فقط خدا بوده است، نباید اصلاً از تعریف مردم خوشحال شود و اگر مردم از کارش تعریف کردند و او خوشحال شد، نشانه‌ی این است که او ریاکار بوده است.

به نظر شما آیا این سخن درست است؟ شما چه کمکی می‌توانید به من

بکنید؟

آیا موافق هستید خدمت امام باقر علیه السلام برویم و ببینیم نظر آن حضرت در این

مورد چیست؟

آن حضرت در حدیث خود به این نکته اشاره می‌کنند:

«وقتی می‌خواهی کاری را شروع کنی، سعی کن تا نیت خالص باشد، تلاش کن آن کار را فقط به خاطر خدا انجام بدهی، نه برای اینکه مردم از تو تعریف کنند.»

وقتی نیت تو برای خدا باشد، حال اگر مردم از کار تو باخبر شدند و از تو تعریف کردند و تو خوشحال شدی، نگران نباش، این خوشحالی با اخلاص منافات ندارد.

وقتی بفهمی مردم از کار خوب تو تعریف می‌کنند کاملاً طبیعی است که خوشحال بشوی، این خوشحالی هیچ ربطی با ریا ندارد، تو که کارت را برای

این که مردم از تو تعریف بکنند انجام نداده‌ای، تو با خدای خود معامله کرده‌ای. پس تا زمانی که نیت تو درست و خدایی باشد، نباید به خاطر خوشحالی که از تعریف کردن مردم در قلبت ایجاد می‌شود نگران باشی.

وقتی که مردم کار زیبای تو را می‌بینند، وظیفه خود می‌دانند که از تو تعریف کنند تا تو به ادامه راه تشویق شوی.

آری، انسان نیاز به تشویق دارد.

اما باید حواست جمع باشد، وقتی مردم از تو تعریف کردند، مبادا دچار غرور

بشوی.

تو می‌دانی که اگر توفیق خداوندی نبود، هرگز نمی‌توانستی این کار را انجام

بدهی.

برای همین در جواب تعریف‌ها و تشویق‌های مردم به این نکته اشاره

می‌کنی که من وسیله‌ای بیش نبودم، لطف خداوند بود که مرا به این کار موفق

کرد. ۲۴

هشدار! از این شخص بترسید

آیا می‌دانی ریشهٔ بسیاری از گرفتاری‌های جامعه ما چیست؟
آیا شما با من موافق هستید که نبودن اخلاص در میان بعضی از روحانیون و
مسئولان جامعه، آفت بزرگی برای جامعهٔ ما می‌باشد.
تاکی افرادی برای رسیدن به ریاست و پست و مقام بر سر و کلهٔ هم بزنند و
فرصت‌های ناب سازندگی را نابود سازند؟
اگر کسانی که لیاقت پست و مقامشان را ندارند، کنار می‌رفتند و آن را به اهل
آن واگذار می‌کردند، جامعهٔ ما دچار این همه نابسامانی نبود.
اگر همهٔ مسئولان به خاطر خدا کار می‌کردند، اکنون در کجا بودیم؟
مگر پیامبر نفرمودند: «اگر کسی مسئولیتی را در جامعه قبول کند، در حالی که
می‌داند کسی بهتر و لایق‌تر از او هست، او به اسلام و مسلمین خیانت کرده
است.»^{۲۵}
اگر ما به این سخن پیامبر عمل می‌کردیم، بسیاری از مشکلات جامعه

برطرف می‌شد.

چقدر بجا است که این سخن امام صادق علیه السلام را برای شما نقل کنم: «هر گاه دیدید که دانشمندی دنیا را دوست دارد از او دوری کنید، چرا که وقتی کسی دنیا را دوست دارد، تمام فکر او هم دنیا می‌شود».^{۲۶}

این سخن امام صادق علیه السلام، خیلی صریح و روشن است، از دانشمندی که عاشق دنیا است فاصله بگیر!

اگر نشانه‌های عشق به دنیا را در وجود دانشمندی دیدی وظیفه داری از او دوری کنی و اگر این کار را نکردی، هر چه دیدی از چشم خودت دیده‌ای.

اگر دچار فتنه شدی و ایمانت را از دست دادی، خودت مقصّر هستی، در روز قیامت به تو خواهند گفت: چرا هشدار امام صادق علیه السلام را گوش نکردی؟

آری، دانشمندی که عاشق دنیا و ریاست آن شد راهزنی بیش نیست، باید از او ترسید!

مگر عشق به دنیا، ریشه همه زشتی‌ها نمی‌باشد، برای همین وقتی دانشمندی خود شیفته و عاشق دنیا می‌شود، همه زشتی‌ها را در خود جای می‌دهد.

عشق به دنیا، خود مایه فساد است اما وقتی این عشق در قالب دین و معنویت آمیخته می‌شود، می‌تواند زشتی‌هایی بزرگ بیافریند.

امان از موقعی که دین و معنویت، ابزاری برای رسیدن به اهداف دنیایی باشد!

اگر نگاهی به تاریخ بکنید، می‌بینید همیشه دانشمندانی که شیفته دنیا و ریاست آن بوده‌اند، چگونه مسیر تاریخ را عوض نموده‌اند و باعث گمراهی مردم شده‌اند.

آیا موافقی شما را با یکی از آنها آشنا کنم؟
نمی‌دانم شریح قاضی را می‌شناسی یا نه؟
او در زمان حضرت علی علیه السلام قضاوت کوفه را به عهده داشت و مردم کوفه به او
اعتماد زیادی داشتند.

وقتی که امام حسین علیه السلام، مسلم را به کوفه فرستاد و هجده هزار نفر با او بیعت
کردند، ابن زیاد به نزد شریح قاضی رفت و با پول بسیار زیادی که به او داد، او
را همراه و همگام خود کرد.

روزی که مردم کوفه همراه با مسلم قیام کردند و جان ابن زیاد در خطر بود،
چیزی که ابن زیاد را نجات داد و توانست مردم را متفرق کند، زبان شریح
قاضی بود.

او با این نیرنگ خود بزرگترین ظلم را به تاریخ نمود.
اهل کوفه باور نمی‌کردند که شریح قاضی دروغ بگوید. او در زمان حضرت
علی علیه السلام قاضی شهر بوده است. او به ظاهر، مردی مؤمن و درستکار است.
آری، هر جای تاریخ که دانشمندی مقدس‌نما به خدمت حکومت ظالمی در
آمده است، حرکت‌های آزادی‌بخش در آغاز، خاموش شده است.
شریح قاضی، آتش خشم مردم کوفه را خاموش کرد اما با این کار خویش
آتشی برافروخت که تا صبح قیامت خاموشی نخواهد داشت.
مگر ریاست چند روزه دنیا، چقدر ارزش داشت؟

خدا باید از تو تعریف کند

حتماً در زندگی خود به افرادی برخورد کرده‌ای که کار و کاسبی آنها برکت زیادی دارد، آنها به هر کاری دست بزنند، خداوند به کار آنها برکت خاصی می‌دهد و سود زیادی نصیب آنها می‌شود.

گاهی هم افرادی را می‌بینیم که زحمت زیادی می‌کشند، اما کار آنها برکت ندارد و چیز زیادی گیرشان نمی‌آید.

همه این‌ها این اعتقاد را تقویت می‌کند که روزی دست خداوند است و او است که هر طور بخواهد روزی بندگان خود را می‌رساند.

اگر او اراده کند که روزی ما زیاد شود به هر وسیله‌ای باشد برکتی به زندگی ما می‌دهد که خودمان تعجب می‌کنیم.

اما اگر او نخواهد روزی ما زیاد باشد، ما هر چه تلاش کنیم راه به جایی نمی‌بریم.

حالا من می‌خواهم توجه شما را به نکته دیگری جلب کنم.

در جامعه افرادی را می‌بینیم که همه کارهای آنها به خاطر خدا است، آنها تا آن جا که بتوانند کارهای خوب خود را مخفی می‌کنند، اما بعد از مدتی می‌بینی که همه مردم از آن افراد تعریف می‌کنند، خوبی آنها تمام جامعه را فراگرفته است.

از طرف دیگر افرادی را می‌بینیم که برای اسم و رسم خود تلاش می‌کنند و پول زیادی خرج می‌کنند اما نتیجه‌ای نمی‌گیرند.

به نظر شما، علت اصلی این جریان چیست؟ آیا موافقی با هم سخنی از حضرت عیسی علیه السلام بشنویم: یک روز حضرت عیسی علیه السلام به یاران خود رو کرد و فرمود: «هر گاه یکی از شما بخواهد، پولی در راه خدا بدهد تلاش کند که هیچ کس از آن باخبر نگردد؛ آگاه باشید، همان طور که روزی در دست خداوند است و آن را بین بندگان تقسیم می‌کند، همین طور او است که محبوب شدن را تقسیم می‌کند».

آری، مگر ما اعتقاد نداریم که آرامش قلبها و محبت در دلها به دست خدا است، تو همه کارهایت را برای خدا انجام بده و نیت خود را خالص کن، خداوند خودش می‌داند، چگونه یاد و محبت تو را در دلها قرار بدهد.

خداوند کاری می‌کند که مردم، بندگان با اخلاص را دوست داشته باشند و همه از آنها احترام بگیرند. خدا یاد و نام بندگان را که اهل ریا و خودنمایی نیستند در میان جامعه رواج می‌دهد، کاری می‌کند که همه مردم از آنها به بزرگی یاد کنند.^{۲۷}

استاد شما هستم و شاگرد او!

من استاد مشهوری هستم و شاگردان زیادی دارم که آنها از من احترام زیادی می‌گیرند.

من هر روز ساعت ده صبح در کلاس درس حاضر می‌شوم و برای شاگردانم درس می‌گویم.

امروز ساعت هشت صبح از خانه خارج شدم تا به دیدن یکی از دوستان خود بروم.

وقتی که از منزل دوست خود خارج شدم ساعت نه و نیم بود، با خود فکر کردم که خوب است مستقیم به محل درس خود (مسجد محل) بروم و منتظر شوم تا شاگردانم بیایند.

برای همین زودتر از همیشه وارد مسجد شدم و در گوشه‌ای نشستم. در این میان نگاهم به آن گوشه مسجد خورد، شخصی را دیدم که سه نفر دور او را گرفته‌اند و او دارد برای آنها درس می‌گوید.

من در همان لحظه اول متوجه شدم که او باید استاد بزرگی باشد اما وقتی به او نگاه کردم، دیدم که او لباسی بسیار ساده بر تن دارد و سه نفر بیشتر گرد او نیستند.

... دیگر فرصت نیست، شاگردان من کم کم به مسجد آمدند و من باید درس را شروع کنم.

برای همین برمی‌خیزم و روی منبر می‌روم و درس را آغاز می‌کنم. اما من در فکر این هستم که آن شیخی که در گوشه مسجد درس می‌گفت، چه کسی بود؟

یک روز می‌گذرد و من امروز زودتر از دیروز به مسجد می‌روم و در جایی نزدیک آن شیخ می‌نشینم تا صدای او را به خوبی بشنوم.

آری، درست حدس زدم، او دانشمندی بزرگ است، او بسیار محققانه درس می‌دهد، او اگر چه اسم و رسم مرا ندارد اما واقعاً استاد است.

اکنون من در دو راهی قرار گرفته‌ام، من مقام علمی این شیخ را شناخته‌ام، راستش را بخواهید دلم می‌خواهد شاگردی او را بکنم و از او مطالب علمی را یاد بگیرم.

از طرف دیگر من استاد صدها نفر هستم، آیا درست است این شهرت و مقام را رها کنم؟

شیطان به من می‌گوید: تو هر طور شده است باید نگذاری این شیخ در اینجا درس بدهد، اگر شاگردانت مقام علمی او را بفهمند، همه به طرف او خواهند رفت و دیگر کسی به تو احترام نخواهد گذاشت.

اما من فریب این سخن شیطان را نمی‌خورم، من تصمیم خود را گرفته‌ام.

آیا تو از تصمیم من خبر داری؟ آیا می‌دانی من می‌خواهم چه کنم؟
 من با خودم عهد کرده‌ام که درس خواندن و درس گفتنم به خاطر خدا باشد،
 اکنون که یک نفر بهتر از من می‌تواند درس بگوید، چرا من مانع شوم؟ چرا
 دنبال ریاست باشم؟

باید صبر کنم تا همه شاگردانم بیایند. مسجد پر از جمعیت می‌شود و من
 مثل هر روز بالای منبر قرار می‌گیرم.

همه شاگردانم کتاب‌ها و دفترهای خود را باز می‌کنند، همه آماده‌اند تا من
 درس را شروع کنم.

لحظه بسیار مهمی است، من در دو راهی بزرگ زندگی خود قرار گرفته‌ام.
 خدایا تو خودت کمک کن تا بر هوای نفس و شیطان پیروز شوم! تو یاریم
 کن تا بتوانم بر ریاست‌طلبی پیروز شوم.

من رو به همه می‌کنم و می‌گویم: شاگردانم! امروز می‌خواهم مطلب تازه‌ای
 را به شما بگویم، خوب دقت کنید.

همه شاگردان به سوی من خیره مانده‌اند، من چنین می‌گویم: آن‌جا را نگاه
 کنید، آن شیخ بزرگ را می‌بینید که در آن گوشه مسجد نشسته است.

همه نگاه‌ها به آن سو خیره می‌شود. بعد ادامه می‌دهم: آن شیخ، استاد
 واقعی شما است، من خودم هم دوست دارم که شاگردی او را بکنم، همه ما
 باید برویم و خدمت او زانوی ادب بنسیم و شاگردی او را بکنیم.

من از روی منبر بلند می‌شوم و همراه با جمعیت به نزد آن شیخ بزرگ
 می‌روم.

و او با اصرار من بر روی منبر می‌نشیند و شروع به درس گفتن می‌کند.

همه باور می‌کنند که او گمشده آنها بوده است. به راستی این شیخ گمنام کیست؟ آیا می‌خواهی او را برای شما معرفی کنم؟
او شیخ انصاری است که تازه به نجف آمده است، او شیخ گمنامی بود که با این کار من کم کم استاد مشهوری شد و بعدها به عنوان بزرگترین رهبر جهان تشیع مطرح شد.

من هر وقت به یاد این خاطره می‌افتم به خودم می‌بالم و خدا را شکر می‌کنم که در آن موقع مرا یاری نمود تا بر هوای نفس خود پیروز شدم.
می‌دانم که می‌خواهی من خودم را برایت معرفی کنم، من سید حسین کوه‌کمره‌ای هستم.^{۲۸}

چه جمعیتی با من نماز می خوانند

من در مشهد زندگی می‌کنم، خبردار شدم که حاج شیخ عباس قمی (نویسنده کتاب معروف مفاتیح الجنان) به مشهد آمده است. با توجه به این که یکی دو روز بیشتر به ماه مبارک رمضان باقی نمانده، من همراه با عده‌ای از دوستان خود نزد ایشان رفتم. از او خواستیم تا در ماه رمضان به مسجد گوهرشاد (که در صحن مطهر امام رضا علیه السلام می‌باشد) بیاید و امام جماعت بشود. با اصرار ما این پیشنهاد را قبول کرد. چند روز گذشت و ماه رمضان فرا رسید و نماز جماعت به امامت ایشان برگزار شد. روز به روز نماز جماعت شلوغ و شلوغ‌تر می‌شد، مردم خودشان به یکدیگر خبر می‌دادند و هر روز ما شاهد جمعیت بیشتری بودیم. من در پیش خودم خیلی خوشحال بودم، چرا که مردم به فیض نماز جماعت می‌رسیدند.

تا این که روز دهم ماه رمضان شد. حاج شیخ عباس مثل هر روز، نیم ساعت زودتر از اذان آمد و در محراب نشست و مشغول خواندن قرآن شد. اذان ظهر گفته شد و نماز ظهر مثل هر روز برگزار شد. بعد از نماز ظهر ایشان مرا صدا زدند. وقتی من نزدیک رفتم، گفت: من امروز نمی‌توانم، نماز عصر را بخوانم. بعد از جای خود بلند شد و به منزل رفت. من بعد از نماز به منزل او رفتم، او رو به من کرد و گفت: من دیگر برای خواندن نماز جماعت نمی‌آیم. من خیلی تعجب کردم و علت را از او سؤال کردم. او گفت: راستش را بخواهی امروز، در رکعت چهارم نماز که بودم، یک نفر برای این که به نماز برسد با صدای بلند "یاالله" گفت، صدای او از فاصله بسیار دوری به گوشم رسید، اینجا بود که من فهمیدم جمعیت بسیار زیادی، پشت سر من نماز می‌خوانند؛ ناگهان من در پیش خودم احساس خوشحالی کردم از این که چقدر مردم زیادی پشت سر من نماز می‌خوانند، کسی که از زیادی جمعیتی که پشت سر او نماز می‌خوانند، خوشحال شود لیاقت امام جماعت بودن را ندارد. من هیچ جوابی نداشتم بدهم، به راستی که او اسوه تقوا بود و به شدت مواظب بود تا روح پاکش آلوده نشود. آری، او همان لحظه‌ای که فهمید دیگر امام جماعت شدنش به خاطر خدا نیست، به این کار ادامه نداد، زیرا می‌دانست که اخلاص تنها رمز قبولی اعمال است و اگر در کاری اخلاص نباشد، خدا آن را قبول نمی‌کند.^{۲۹}

خدایا، با عشق ریاست چه کنم؟

میرزای شیرازی را می‌شناسی؟ همان کسی که فتوای تحریم تنباکوی مشهور است. او استاد من بود، من هر چه دارم از او دارم، من مدّت‌ها در مجلس درس او زانو زدم و از او بهره‌های علمی زیادی بردم.

چند روزی بیماری استاد شدیدتر شده بود، همه فهمیده بودند که او روزهای آخر عمر خود را سپری می‌کند.

همه نگران بودند، من نیز مانند بقیّه شاگردان برای شفای او بسیار دعا کردم.

روزی در خانه نشسته بودم که خبر آوردند استاد از دنیا رفت.

شهر نجف سراسر عزا شد. همه عزادار مرد بزرگی شدند که افتخار جهان اسلام بود، به راستی چقدر زود بود که ما استادی به بزرگی او را از دست بدهیم.

شب هنگام که به خانه برگشتم، ناگاه در دل خود خوشحالی و شادمانی

احساس کردم.

یعنی چه؟ استاد بزرگوار من، میزرای شیرازی از دنیا رفته است و من خوشحالم!

من خیلی با خود فکر کردم، چه شده است، کجای کار خراب شده است. ساعت‌ها با خود فکر کردم، سرانجام فهمیدم که اشکال کار کجا بوده است. آری، میزرای شیرازی، رهبر بزرگ جهان تشیع از دنیا رفته است و از طرف دیگر، مردم مرا بهترین و باسوادترین شاگرد او می‌دانند و به زودی آنها به سوی من خواهند آمد و من را به عنوان رهبر خود انتخاب خواهند کرد. عجب، من از این که رهبر و مرجع تقلید این مردم بشوم، خوشحال هستم! این یک خطر است، من یک عمر درس خواندم و زحمت کشیدم تا خدا از من راضی باشد، من به خاطر خدا درس خواندم و مجتهد شدم.

اما اکنون می‌بینم که ریاست را دوست دارم، من از این که فردا به عنوان رهبر جامعه معرفی خواهم شد، خوشحال هستم، این خود یک هشدار است. باید فکری بکنم، خدایا! من چه کنم؟

آیا من خواهم توانست از این موقعیت پیش آمده بگذرم؟

فهمیدم، باید به مولایم پناه ببرم.

— در این نیمه شب کجا می‌روی؟

— من به حرم مطهر حضرت علی علیه السلام می‌روم. می‌روم تا از او کمک بگیرم،

آیا تو هم همراه من می‌آیی؟

من وارد حرم می‌شوم و مستقیم به کنار ضریح می‌روم و شروع به گریه

می‌کنم.

آقا جان، کمکم کن! من به تو پناه آورده‌ام! من احساس خطر می‌کنم، گویا حس می‌کنم که ریاست را دوست دارم.
تا صبح در حرم می‌مانم و سرانجام حاجت خود را می‌گیرم.
صبح که مردم به نزد من آمدند و می‌خواستند تا مرا به عنوان رهبر خود انتخاب کنند، به آنها گفتم که من لیاقت مرجعیت دینی را ندارم، به سراغ شخصی دیگری بروید که از من بهتر باشد.
آری، من به راحتی توانستم از این موقعیت پیش آمده بگذرم و در این امتحان الهی پیروز و سربلند بیرون بیایم.
اگر می‌خواهی نام مرا بدانی، من سید محمد فشارکی هستم.^{۳۰}

کاش تو هم یک نویسنده بودی!

می‌دانی که نوشتن یک کتاب چقدر زحمت دارد، چه شب‌هایی را باید تا صبح بیدار باشی تا بتوانی این کلمات را کنار هم بچینی و کتابی برای مردم بنویسی که برای آنها مفید باشد.

من هم بعد از روزها تلاش، کتابی به نام «منازل الاخرة» نوشتم، من در این کتاب به شرح سفر قبر و قیامت پرداختم و می‌خواستم تا مردم را با سفر آخرت خود بیشتر آشنا کنم.

خدا را شکر که کتاب من چاپ شد و در دسترس مردم قرار گرفت. پدرم که به من خیلی علاقه دارد، روزها برای اینکه نمازش را به جماعت بخواند به حرم حضرت معصومه (س) می‌رود و بعد از نماز هم در مجلسی که در حرم تشکیل می‌شود، می‌نشیند و از سخنرانی سخنرانان مذهبی استفاده می‌کند.

من در اتاق مطالعه خود مشغول فیش‌برداری برای تهیه کتاب بعدی خود

هستم که صدای درِ خانه به گوشم می‌خورد.
 از جا برمی‌خیزم، می‌روم و در خانه را باز می‌کنم. فکر می‌کنی چه کسی به دیدن من آمده است؟ پدرم به دیدنم آمده است.
 من خیلی خوشحال می‌شوم، از شما چه پنهان، هر وقت پدر به خانه من می‌آید، نشانه این است که با من کار مهمی دارد.
 سریع، کتاب‌هایی که در اتاق پخش شده است، جمع و جور می‌کنم و از پدر می‌خواهم بنشیند.

من می‌روم یک سینی چای می‌آورم و در مقابل پدر، دو زانو می‌نشینم.
 منتظر هستم تا پدر سخن خویش را آغاز کند، البته این را بگویم که پدر من سواد خواندن و نوشتن ندارد.

پدر نگاهی به من می‌کند و می‌گوید: عباس! امروز در حرم حضرت معصومه (س) بودم، آقای که منبر رفته بود، کتابی را در دست گرفته بود و از آن خیلی تعریف می‌کرد، فکر می‌کنم اسم آن "منازل الآخرة" بود، او از روی آن کتاب برای ما حدیث هم خواند، جای خالی بود چه حدیث‌هایی در آن کتاب نوشته شده بود. پسر، کاش تو هم منبر می‌رفتی و برای مردم حدیث می‌خواندی. تا کی می‌خواهی گوشه این خانه بنشینی؟

من سر خود را پایین انداختم، چند بار خواستم بگویم که پدرجان! کتابی را که منبری برای مردم خوانده است، همان کتابی است که من نوشته‌ام، من نویسنده آن کتاب هستم، اما دیدم این طوری ریا می‌شود، درست نیست من از خودم تعریف کنم، من این کتاب را برای خدا نوشته‌ام، نه این که نزد پدر خویش به آن افتخار کنم.

من رو به پدر خود کردم و گفتم: پدر جان، این کارها توفیق می‌خواهد، دعا کن خدا به من هم توفیق انجام این کارهای خوب را بدهد.
پدر هم در حقّ من دعا کرد، و همان دعای او بود که باعث شد خدا به من توفیق نوشتن کتاب‌هایی مثل "مفاتیح الجنان" بدهد که در هر خانه‌ای که بروی آن را می‌یابی.
فکر می‌کنم که مرا شناختی، من شیخ عبّاس قمی، نویسنده کتاب مشهور مفاتیح الجنان هستم.^{۳۱}

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۰۹۱۳۲۶۱۹۴ ۳۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳۲۶۱۹۴ ۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

پی نوشتها

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام: «قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: إنَّ المَلَك ليصعد بعمل العبد مبتهجاً به، فإذا صعد بحسناته يقول الله عزَّ وجلَّ: اجعلوها في سِجِّين؛ إنَّه ليس إِيَّاي أراد به»: الكافي ج ٢ ص ٢٩٥، وسائل الشيعة ج ١ ص ٧١، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ٢٨٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٦٨، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٥٣٠، ميزان الحكمة ج ٢ ص ١٠١٧، منية المرید ص ٣١٨، مستند الشيعة ج ٢ ص ٤٥، جواهر الكلام ج ٢ ص ٩٨، وراجع عدَّة الداعي ص ٢٢٨، محاسبة النفس ص ١٦١، فلاح السائل ص ١٢٢؛ سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «قال الله عزَّ وجلَّ: أنا خير شريكٍ، مَنْ أشرك معي غيري في عمله لم أقبله إلَّا ما كان خالصاً»: المحاسن ج ١ ص ٢٥٢، الكافي ج ٢ ص ٢٩٥، فقه الرضا ص ٣٨١، مستند الشيعة ج ٢ ص ٤٦، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٠٠، الجواهر السنیه ص ٣٥١، الفصول المهمَّة ج ١ ص ٦٥٩، تفسير الصافي ج ٣ ص ٢٧٠، وراجع العهود المحمّديّة ص ١٢، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ١١٥؛ «أنا خير شريكٍ، كلّ عملٍ عمل لي في دار لدنيا كان فيه شريك فأنا أدعه اليوم، ولا أقبل اليوم إلَّا ما كان خالصاً»: الدرّ المنثور ج ٤ ص ٢٥٥، المعجم الكبير ج ٧ ص ٢٩١.
٢. قال أمير المؤمنين عليه السلام: «ثلاث علامات للمرائي: ينشط إذا رأى الناس، ويكسل إذا كان وحده، ويحبُّ أن يُحمد في جميع أموره»: الكافي ج ٢ ص ٢٩٥، وسائل الشيعة ج ١ ص ٧٣، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١١٤، مكارم الأخلاق ص ٤٣٨، مجمع الفائدة والبرهان ج ١٢ ص ٣٧٣، مصباح الفقيه ج ١ ص ١١٩، مستمسك العروة ج ٢ ص ٤٧٥، وراجع كتاب من لا يحضره

- الفقيه ج ٤ ص ٣٦١، تحف العقول ص ١٠، مكارم الأخلاق ص ٤٣٨، مستطرفات السرائر ص ٦١٨، منية المرید ص ٣١٩، نظم درر السمطين ص ١٥٥.
٣. عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «ما من عبدٍ يسرَّ خيراً إلّا لم تذهب الأيام حتّى يظهر الله تعالى له خيراً، وما من عبدٍ يسرَّ شراً إلّا لم تذهب الأيام حتّى يظهر له شراً...»: الكافي ج ٢ ص ٢٩٥، مستدرک الوسائل ج ١ ص ٩٧، مشكاة الأنوار ص ١٤١، الأصول الستة عشر ص ٧١، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ٢٨٩ وراجع فقه الرضا ص ٣٨٨، كتاب الزهد ص ٦٧، التفسير الأصفي ج ٢ ص ٧٣٢، التفسير الصافي ج ٣ ص ٢٦٩.
٤. عن ابن القدّاح قال: «كان أبو عبد الله عليه السلام متكنّاً عليّ، فلقيه عبّاد بن كثير البصري وعليه ثياب مروية حسان، فقال: يا أبا عبد الله، إنك من أهل بيت النبوة، وكان أبوك وكان، فما هذه الثياب المروية عليك؟ فلو لبست دون هذه الثياب! فقال: يا عبّاد، من حرّم زينة الله التي أخرج لعباده...»: الكافي ج ٦ ص ٤٤٤، جامع أحاديث الشيعة ج ١٦ ص ٦٨٨، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٢٢؛ عن أبي عبد الله عليه السلام قال لعبّاد بن كثير البصري في المسجد: «ويك يا عبّاد! إيّاك والرياء، فإنّه من عمل لغير الله وكلّه الله إلى من عمل له...»: الكافي ج ٢ ص ٢٩٣، وسائل الشيعة ج ١ ص ٦٥، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ٢٦٦، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٦٢، جامع السعادات ج ٢ ص ٢٩٢.
٥. عن أبي جعفر عليه السلام أنّه قال: «الإبقاء على العمل أشدّ من العمل. قال: وما الإبقاء على العمل؟ قال: يصل الرجل بصلة وينفق نفقة لله وحده لا شريك له، فتكتب له سرّاً، ثمّ يذكرها فتُمحى فتكتب له علانيةً، ثمّ يذكرها فتُمحى وتكتب له رياءً»: الكافي ج ٢ ص ٢٩٦، وسائل الشيعة ج ١ ص ٧٥، بحار الأنوار ج ٦٧ ص ٢٣٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٨٤؛ قال رسول الله: «ما يُتخوّف من العمل أشدّ من العمل. فقيل: يا رسول الله! فكيف ذلك؟ قال: إنّ الرجل من أمّتي يعمل في السرّ فتكتب الحفظة في السرّ، فإذا حدّث به الناس يُنسخ من السرّ إلى العلانية، فإذا أعجب به نُسخ من العلانية إلى الرياء فيبطل...»: تاريخ بغداد ج ٦ ص ٦١، وراجع الدر المنثور ج ٤ ص ٢٥٧، تاريخ اليعقوبي ج ٢ ص ٩٢.

٦. إن رسول الله ﷺ سُئِلَ فيما النجاة غداً؟ فقال: «إنما النجاة في أن لا تخادعوا الله فيخدعكم، فإنه من يخادع الله يخدعه ويخلع منه الإيمان، ونفسه يخدع لو يشعر. فقيل له: وكيف يخادع الله؟ قال: يعمل بما أمر الله به ثم يريد به غيره، فاتقوا الله واجتنبوا الرياء، فإنه شرك بالله...»: الأمالي للصدوق ص ٦٧٧، ثواب الأعمال ص ٢٥٥، معاني الأخبار ص ٣٤١، وسائل الشيعة ج ١ ص ٦٩، تفسير العياشي ج ١ ص ٢٨٣، مصباح الفقيه ج ١ ص ١١٧، تفسير مجمع البيان ج ٣ ص ٢٢١، تفسير الميزان ج ٥ ص ١٢١، مجمع البيان ج ١ ص ٦٢٧.
٧. عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «قال رسول الله ﷺ: سيأتي على الناس زمان تحبث فيه سرائرهم، وتحسن فيه علانيتهم؛ طمعاً في الدنيا، لا يريدون به ما عند ربهم، يكون دينهم رياءً لا يخالطهم خوف، يعمهم الله بعقابٍ، فيدعونه دعاء الغريق فلا يستجيب لهم»: الكافي ج ٢ ص ٢٩٦، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ٢٩٠، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٧٠، جامع السعادات ج ٢ ص ٢٩٠.
٨. عن أمير المؤمنين عليه السلام: «إن فزع ذلك اليوم ليرهب الملائكة الذين لا ذنب لهم»: الأمالي للمفيد ص ٢٦٥، الأمالي للطوسي ص ٢٨، ميزان الحكمة ج ٣ ص ٢١٧٩.
٩. «إن المرائي يدعى يوم القيامة بأربعة أسماء: يا كافر، يا فاجر، يا غادر، يا خاسر، حبط عملك، وبطل أجرك، ولا خلاق لك اليوم، فالتمس أجرك ممن كنت تعمل له»: الأمالي للصدوق ص ٦٧٧، وسائل الشيعة ج ١ ص ٦٩، بحار الأنوار ج ٨١ ص ٢٧٧.
١٠. عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «من أراد الله عز وجلّ بالتقليل من عمله، أظهر الله له أكثر مما أراد، ومن أراد الناس بالكثير من عمله في تعب من بدنه وسهر من ليله، أبى الله عز وجلّ إلا أن يقلله في عين من سمعه»: المحاسن ج ١ ص ٢٥٥، الكافي ج ٢ ص ٢٩٦، وسائل الشيعة ج ١ ص ٦٦، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ٢٩٠، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٧٥.
١١. سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «قال الله عز وجلّ: أنا خير شريك، من أشرك معي غيري في عمله، لم أقبله إلا ما كان خالصاً»: المحاسن ج ١ ص ٢٥٢، الكافي ج ٢ ص ٢٩٥؛ أروي عن العالم عليه السلام أنه قال: «يقول الله تبارك وتعالى: أنا خير شريك، من أشرك معي غيري في عملي، لم أقبل إلا ما كان لي خالصاً. ونروي أن الله عز وجلّ يقول: «أنا خير شريك، ما شوركت في شيء إلا تركته»: فقه

الرضا ص ٣٨١، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ٢٩٩.

١٢. عن النبي ﷺ: إنَّ النارَ وأهلها يعجَّون من أهل الرِّياء، فقيل: يا رسول الله، كيف تعجَّ النار؟ قال:

من حرَّ النار التي يُعذبون بها...: مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٠٧، بحار الأنوار ج ١ ص ١٠٧.

١٣. «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ وَنُحْمَ الْمُؤَلَّفِينَ» الحجر: ٤٠٣٩.

١٤. عن أبي عبد الله ﷺ في حديث: «والعمل الخالص؛ الذي لا تريد أن يحمداك عليه أحد إلا الله

عزَّ وجلَّ...»: الكافي ج ٢ ص ١٦، بحار الأنوار ج ٦٧ ص ٢٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص

٣٦٠، التفسير الصافي ج ٥ ص ٢٠١، جامع السعادات ج ٢ ص ٣١٣.

١٥. عن رسول الله ﷺ: «ما أخلص عبد الله عزَّ وجلَّ أربعين صباحاً، إلا جرت يناييع الحكمة من قلبه

على لسانه»: عيون أخبار الرضا ﷺ ج ١ ص ٧٤، عدَّة الداعي ص ٢١٨، بحار الأنوار ج ٥٣ ص

٣٢٦، المصنَّف ج ٨ ص ١٣١، مسند الشهاب ج ١ ص ٢٨٥، شرح نهج البلاغة ج ١١ ص

٢١٣، الجامع الصغير ج ٢ ص ٥٦٠، كنز العمَّال ج ٣ ص ٢٠٩، فيض القدير ج ٤ ص ٣٦١،

كشف الخفاء ج ١ ص ١١٦، تفسير الرازي ج ١٦ ص ٢٠٤، تفسير الثعلبي ج ٣ ص ٢١٩، الدرِّ

المنثور ج ١ ص ٣٥٠، تفسير الألوسي ج ٢ ص ٧٤، الكامل لابن عدي ج ٥ ص ٣٠٧؛ عن

الإمام الباقر ﷺ: «ما أخلص العبد الإيمان بالله أربعين يوماً - أو قال: ما أجمل عبد ذكر الله

عزَّ وجلَّ أربعين يوماً - إلا زهده عزَّ وجلَّ في الدنيا، وبصره داءها ودواءها، فأثبت الحكمة في

قلبه وأنطق بها لسانه...»: الكافي ج ٢ ص ١٦، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٣٥٧.

١٦. عن معاذ بن جبل، عن رسول الله ﷺ، في حديثٍ طويلٍ اخترنا منه موضع الحاجة: «... وتصدق

الحفظة بعمل العبد مبتهجاً به من خلقٍ حسنٍ وصمتٍ وذكرٍ كثيرٍ، تُشيعه ملائكة السماوات السبعة

بجماعتهم، فيطوون الحجب كلَّها حتَّى يقوموا بين يديه، فيشهدوا له بعملٍ صالحٍ ودعاء، فيقول

الله: أنتم حفظة عمل عبدى وأنا رقيب على ما نفسه عليه، لم يردنى بهذا العمل، عليه لعنتي!

فيقول الملائكة: عليه لعنتك ولعنتنا»: عدَّة الداعي ص ٢٩٩، فلاح السائل ص ١٢٣، مستدرک

الوسائل ص ١١٢، بحار الأنوار ج ٦٧ ص ٢٤٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٦٩.

١٧. قال ﷺ: «إنَّ اللهَ تعالى لا يقبلُ عملاً فيه مثقالُ ذرَّةٍ من رياءٍ»: مستدرک الوسائل ج ١ ص ١١٠،
 عدَّة الداعي ص ٢١٤، بحار الأنوار ج ٦٧ ص ٢٢٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٦٧.
١٨. قال علي عليه السلام: «قلنا: يا رسول الله، الرجل منّا يصوم ويصلي، فيأتيه الشيطان فيقول: إنك مرء.
 فقال رسول الله ﷺ: فليقل أحدكم عند ذلك: أعوذ بك أن أشرك بك شيئاً وأنا أعلم، وأستغفر لك لما
 لا أعلم»: النوادر للراوندي ص ٢٣٨، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ٣٠٣.
١٩. أبو عبد الله عليه السلام: «إنَّ المؤمنَ ليخشع له كلُّ شيءٍ ويهابه كلُّ شيءٍ. ثمَّ قال: إذا كان مخلصاً لله أخاف
 الله منه كلُّ شيءٍ، حتَّى هوامَّ الأرض وسباعها وطير السماء»: بحار الأنوار ج ٦٧ ص ٢٤٨.
٢٠. عن النبي ﷺ قال: «إنَّ أولى الناس أن يُقضى يوم القيامة عليه، رجل استشهد فأُتِيَ به فعرفه نعمَةً
 فعرّفها، قال: فما عملت فيها؟ قال: قاتلت فيك حتَّى استشهدت، قال: كذبت! ولكنك قاتلت
 ليقال جريءٌ، فقد قيل ذلك. ثمَّ أمر به فُسحِبَ على وجهه حتَّى ألقي في النار...»: صحيح مسلم
 ج ٦ ص ٤٧، سنن النسائي ج ٦ ص ٢٤، المستدرک للحاكم ج ١ ص ١٠٧، السنن الكبرى
 للبيهقي ج ٩ ص ١٦٨، السنن الكبرى للنسائي ج ٥ ص ٣٠، كنز العمال ج ٣ ص ٤٧٠، تفسير
 القرطبي ج ١ ص ١٨، تاريخ مدينة دمشق ج ٥١ ص ٩١، سير أعلام النبلاء ج ٤ ص ٤٤٧،
 تاريخ الإسلام للذهبي ج ٧ ص ١٠٢، المجموع للنووي ج ١ ص ٢٣، مواهب الجليل ج ٣ ص
 ٥٠٣، نيل الأوطار ج ٨ ص ٣٤، منية المرید ص ١٣٤، بحار الأنوار ج ٦٧ ص ٢٤٩.
٢١. عن رسول الله ﷺ: «إذا كان يوم القيامة وُزن مداد العلماء بدماء الشهداء، فُيرجح مداد العلماء
 على دماء الشهداء»: الأمالي للطوسي ص ٥٢١، مستطرفات السرائر ص ٦٢٢، بحار الأنوار ج
 ٢ ص ١٤.
٢٢. «... رأيت النبي ﷺ يبكي فقلت: يا رسول الله، ما يبكيك؟ فقال: إنِّي تخوّفت على أمّتي الشرك،
 أمّا إنهم لا يعبدون صنماً ولا شمساً ولا قمراً، ولكنهم يُراؤون بأعمالهم»: شرح نهج البلاغة ج ٢
 ص ١٧٩، جامع السعادات ج ٢ ص ١٧٩.
٢٣. عن رسول الله ﷺ: «مَنْ عمل لي عملاً أشرك فيه غيري، فأنا منه بريء»: مسند أحمد ج ٢ ص
 ٤٣٥، سنن ابن ماجه ج ٢ ص ١٤٠٥، كنز العمال ج ٣ ص ٤٨٢، جامع السعادات ج ٢ ص

٢٩٠. عوالي اللآلي ج ١ ص ٤٠٤؛ «فمن عمل عملاً ثم أشرك فيه غيري، فأنا منه بريء»: عدّة الداعي ص ٢٠٣، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ٣٠٤، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٦١.
٢٤. عن أبي جعفر عليه السلام، قال: «سألته عن الرجل يعمل الشيء من الخير فيراه إنسان فيسره ذلك، قال: لا بأس، ما من أحدٍ إلّا وهو يحبُّ أن يظهر له في الناس الخير، إذا لم يكن صنع ذلك لذلك»: الكافي ج ٢ ص ٢٩٧، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ٢٩٤، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٨٥، ميزان الحكمة ج ٢ ص ١٠٢٠، غنائم الأيام ج ١ ص ١٧٣، مستند الشيعة ج ٢ ص ٦٧.
٢٥. «من تقدّم على قومٍ من المسلمين وهو يرى أنّ فيهم من هو أفضل منه، فقد خان الله ورسوله والمسلمين»: تمهيد الأوائل ص ٤٧٤، الغدير ج ٨ ص ٢٩١.
٢٦. عن أبي عبد الله عليه السلام: «إذا رأيت العالم محبباً لدنياه فاتهموه على دينكم؛ فإنّ كلّ محبٍ لشيء يحوط ما أحبّ»: الكافي ج ١ ص ٤٦، علل الشرائع ج ٢ ص ٣٩٤، بحار الأنوار ج ٢ ص ١٠٧.
٢٧. كان عيسى عليه السلام يقول للحواريين: «إذا كان صوم أحدكم فليدهن رأسه ولحيته، ويمسح شفتيه بالزيت؛ لئلا يرى الناس أنّه صائم، وإذا أعطى بيمينه فليخف عن شماله، وإذا صلّى فليرخ ستر بابه، فإنّ الله يقسم الثناء كما يقسم الرزق»: عدّة الداعي ص ٢١٦، بحار الأنوار ج ٦٧ ص ٢٥٠، ميزان الحكمة ج ٢ ص ١٠٢٢، المصنّف ج ٤ ص ٣١٣.
٢٨. المكاسب ج ١ ص ١٥٠، مقدمه.
٢٩. حاج شيخ عباس قمي، مرد تقوا و فضيلت ص ٢٩.
٣٠. سيمای فرزانگان ص ١٤١ با تصرف و تغيير.
٣١. حاج شيخ عباس قمي، مرد تقوا و فضيلت ص ٢٨.

منابع

١. حاج شيخ فضل الله قمّي، مرد تقوا و فضيلت، على دوانی، چاپ اول، تهران، دار الکتب اسلاميه، ١٣٥٤ ش.
 ٢. سيمای فرزندگان، رضامختاری، مرکز انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، چاپ ششم، ١٣٧٢ ش.
- * کتب عربي:
٣. الأصفى في تفسير القرآن، المولى محمد محسن الفيض الكاشاني (ت ١٠٩١هـ)، تحقيق: مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٣٧٦ ش.
 ٤. الأمالي، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ.
 ٥. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد بن محمد تقي المجلسي (ت ١١١٠هـ)، طهران: دار الکتب الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٣٨٦هـ.
 ٦. تاريخ الإسلام، شمس الدين الذهبي (ت ٧٤٨هـ)، تحقيق: عمر عبد السلام تدمري، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩هـ.
 ٧. تاريخ اليعقوبي، أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح المعروف باليعقوبي (ت ٢٨٤هـ)، بيروت: دار صادر.
 ٨. تاريخ بغداد أو مدينة السلام، أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي (ت ٤٦٣هـ)،

- تحقيق: مصطفى عبد القادر عطاء، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى.
٩. تاريخ مدينة دمشق، علي بن الحسن بن عساكر الدمشقي (ت ٥٧١هـ)، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٥.
١٠. تحف العقول عن آل الرسول، الحسن بن علي الحرّاني (ابن شعبة) (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، قم: مؤسّسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ١٤٠٤هـ.
١١. تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصري الدمشقي (ت ٧٧٤هـ)، تحقيق: عبد العظيم غيم، ومحمّد أحمد عاشور، ومحمّد إبراهيم البنا، القاهرة: دار الشعب.
١٢. تفسير الثعلبي، أبو إسحاق الثعلبي، (ت ٤٢٧هـ)، تحقيق: أبو محمّد بن عاشور، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤٢٢هـ.
١٣. تفسير العياشي، أبو النضر محمّد بن مسعود السلميّ السمرقندي المعروف بالعياشي (ت ٣٢٠هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، طهران: المكتبة العلميّة، الطبعة الأولى، ١٣٨٠هـ.
١٤. التفسير الكبير و مفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازي)، أبو عبد الله محمّد بن عمر المعروف بفخر الدين الرازي (ت ٦٠٤هـ)، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ.
١٥. تفسير الميزان (الميزان في تفسير القرآن)، محمّد حسين الطباطبائي (١٤٠٢هـ)، قم: طبع مؤسّسة إسماعيليان، الطبعة الثانية ١٣٩٤هـ.
١٦. تفسير نور الثقلين، عبد عليّ بن جمعة العروسي الحويزي (ت ١١١٢هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، قم: مؤسّسة إسماعيليان - قم، الطبعة الرابعة، ١٤١٢هـ.
١٧. تمهيد الأوائل و تلخيص الدلائل، القاضي أبو بكر محمّد بن الطيّب الباقلاني (ت ٤٠٣هـ)، تحقيق: عماد الدين أحمد حيدر، بيروت مؤسّسة الكتب الثقافية، الطبعة الثالثة، ١٤١٤هـ.
١٨. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ

- المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، قم: منشورات الشريف الرضي، الطبعة الثانية، ۱۳۶۸ ش.
۱۹. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردي (ت ۱۳۸۳هـ)، قم: المطبعة العلمية.
۲۰. جامع السعادات، محمد مهدي بن أبي ذر النراقي (ت ۱۲۰۹هـ)، تحقيق: محمد كلانتر، النجف: دار النعمان للطباعة والنشر.
۲۱. الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ۹۱۱هـ)، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۰۱هـ.
۲۲. الجواهر السننية في الأحاديث القدسية، محمد بن الحسن بن علي بن الحسين الحر العاملي (ت ۱۱۰۴هـ)، قم: مكتبة المفيد.
۲۳. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، محمد حسن النجفي (ت ۱۲۶۶هـ)، بيروت: مؤسسه المرتضى العالمية.
۲۴. الدر المنثور في التفسير المأثور، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ۹۱۱هـ)، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴هـ.
۲۵. روح المعاني في تفسير القرآن (تفسير الألوسي)، محمود بن عبد الله الألوسي (ت ۱۲۷۰هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
۲۶. سنن ابن ماجه، أبو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجه القزويني (ت ۲۷۵هـ)، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
۲۷. السنن الكبرى، أبو عبد الرحمن بن شعيب النسائي (ت ۳۰۳هـ)، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۳۴۸هـ.
۲۸. سنن النسائي، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي بن بحر النسائي (ت ۳۰۳هـ)، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۳۴۸هـ.
۲۹. شرح نهج البلاغة، عز الدين عبد الحميد بن محمد بن أبي الحديد المعتزلي المعروف بابن

- أبي الحديد (ت ٦٥٦ هـ)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الثانية، ١٣٨٧ هـ.
٣٠. الصافي في تفسير القرآن (تفسير الصافي)، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني) (ت ١٠٩١ هـ)، قم: مؤسسه الهادي، الطبعة الثانية، ١٤١٦ هـ.
٣١. صحيح مسلم، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (ت ٢٦١ هـ)، بيروت: دار الفكر، طبعة مصححة ومقابلة على عدة مخطوطات ونسخ معتمدة.
٣٢. عدة الداعي و نجات الساعي، أبو العباس أحمد بن محمد بن فهد الحلبي الأسدي (ت ٨٤١ هـ)، تحقيق: أحمد موحد، طهران: مكتبة وجداني.
٣٣. علل الشرائع، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم، ١٣٨٥ هـ، النجف الأشرف: منشورات المكتبة الحيدرية.
٣٤. عوالي اللآلي العزيمية في الأحاديث الدينية، محمد بن علي بن إبراهيم الأحسائي المعروف بابن أبي جمهور (ت ٩٤٠ هـ)، تحقيق: مجتبي العراقي، قم: مطبعة سيد الشهداء، ٧، الطبعة الأولى، ١٤٠٣ هـ.
٣٥. عيون أخبار الرضا، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: الشيخ حسين الأعلمي، ١٤٠٤ هـ، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
٣٦. الغدير في الكتاب والسنة والأدب، عبد الحسين أحمد الأميني (ت ١٣٩٠ هـ)، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثالثة، ١٣٨٧ هـ.
٣٧. غنائم الأيام، الميرزا القمي، (ت ١٢٣١ هـ)، تحقيق: عباس تبريزيان، قم: مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي.
٣٨. الفصول المهمة في أصول الأئمة، محمد بن الحسن الحر العاملي (ت ١١٠٤ هـ)، تحقيق:

٣٩. محمد بن محمد الحسين القائيني، قم: مؤسسه معارف إسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ.
٤٠. فقه الرضا (الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا)، تحقيق: مؤسسه آل البيت، مشهد: المؤتمر العالمي للإمام الرضا، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ.
٤١. فلاح السائل، علي بن موسى الحلبي (السيد ابن طاووس) (ت ٦٦٤ هـ)، تحقيق: غلامحسين مجيدي، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٩ هـ.
٤٢. فيض التقدير شرح الجامع الصغير، محمد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ.
٤٣. الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ٣٢٩ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ١٣٨٩ هـ.
٤٤. الكامل، عبد الله بن عدي (ت ٣٦٥ هـ)، تحقيق: يحيى مختار غزأوي، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثالثة، ١٤٠٩ هـ.
٤٥. كتاب الزهد، الحسين بن سعيد الكوفي (ق ٢ هـ)، تحقيق: ميرزا غلامرضا عرفانيان، قم: المطبعة العلمية، الطبعة الأولى، ١٣٩٩ هـ.
٤٦. كتاب المكاسب، الشيخ مرتضى الأنصاري، تحقيق: سيد محمد كلانتر، قم: مؤسسه دار الكتاب.
٤٧. كتاب من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسه النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، الطبعة الثانية.
٤٨. كشف الخفاء، إسماعيل بن محمد العجلوني، (ت ١١٦٢ هـ)، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ هـ.
٤٩. كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي (ت ٩٧٥ هـ)، ضبط وتفسير: الشيخ بكري حيان، تصحيح وفهرسة: الشيخ صفوة السقا،

- بيروت: مؤسّسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٣٩٧ هـ.
٤٩. مجمع البيان في تفسير القرآن، أبو عليّ الفضل بن الحسن الطبرسيّ (ت ٥٤٨ هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسوليّ المحلّاتيّ والسيد فضل الله اليزديّ الطباطبائيّ، بيروت: دار المعرفة، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ هـ.
٥٠. مجمع الفائدة والبرهان، المحقّق الأردبيليّ، (ت ٩٩٣ هـ)، الطبعة الأولى، قم: منشورات جماعة المدرّسين في الحوزة العلمية.
٥١. المجموع (شرح المهدّب)، الإمام أبو زكريا محي الدين بن شرف النووي (ت ٦٧٦ هـ)، بيروت: دار الفكر.
٥٢. محاسبة النفس، تقي الدين إبراهيم بن علي الكفعمي (ق ٩ هـ)، تحقيق فارس الحسون، قم: مؤسّسة قائم آل محمّد، الطبعة الأولى، ١٤١٣ هـ.
٥٣. المحاسن، أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقي (ت ٢٨٠ هـ)، تحقيق: السيد جلال الحسيني، طهران: دار الكتب الإسلامية.
٥٤. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، الميرزا حسين النوري (ت ١٣٢٠ هـ)، تحقيق: مؤسّسة آل البيت، قم: مؤسّسة آل البيت، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ.
٥٥. مستمسك العروة الوثقى، السيد محسن الطباطبائي الحكيم (معاصر)، قم: منشورات مكتبة آية الله المرعشي، الطبعة الرابعة، ١٤٠٤ هـ.
٥٦. مستند الشيعة في أحكام الشريعة، العلامة المولى أحمد بن محمّد مهدي النراقي (ت ١٢٤٥ هـ)، تحقيق: مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث، مشهد: مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث، ١٤١٥ هـ.
٥٧. مسند أحمد، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيباني (ت ٢٤١ هـ)، تحقيق: عبد الله محمّد الدرويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية، ١٤١٤ هـ.
٥٨. مسند الشهاب، أبو عبد الله محمّد بن سلامة القضاعي (ت ٤٥٤ هـ)، تحقيق: حمدي

- عبد المجيد السلفي، بيروت: مؤسّسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤٠٥ هـ.
٥٩. مشكاة الأتوار في غرر الأخبار، أبو الفضل علي الطبرسي (ق ٥٧ هـ)، تحقيق: مهدي هوشمند، قم: دار الحديث، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ.
٦٠. مصباح الفقيه، محمّد رضا بن محمّد هادي الهمداني (ت ١٣٢٢ هـ).
٦١. المصنّف، أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني (ت ٢١١ هـ)، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، بيروت: المجلس العلمي.
٦٢. معاني الأخبار، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، الطبعة الأولى، ١٣٦١ هـ.
٦٣. المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ هـ.
٦٤. مكارم الأخلاق، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨ هـ)، تحقيق: علاء آل جعفر، قم: مؤسّسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٤ هـ.
٦٥. منية المرید في آداب المفيد والمستفيد، زين الدين بن علي الجبعي العاملي المعروف بالشهيد الثاني (ت ٩٦٥ هـ)، تحقيق: رضا المختاري، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ هـ.
٦٦. مواهب الجليل لشرح مختصر خليل، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن عبد الرحمن المغربي المعروف بالحطّاب (ت ٩٥٤ هـ)، تحقيق: زكريا عميرات، بيروت دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٦ هـ.
٦٧. موسوعة ميزان الحكمة، محمّد الرّيشهري وآخرون، قم: دار الحديث، ١٤٢٥ هـ.
٦٨. نظم درر السمطين، محمّد بن يوسف الزرندي (ت ٧٥٠ هـ)، إصفهان: مكتبة الإمام أمير المؤمنين، ١٣٧٧ ش.

٦٩. النوادر، فضل الله بن علي الحسنی الراوندي (ت ٥٧١هـ)، تحقيق: سعيد رضا علي عسكري، قم: دار الحديث، ١٣٧٧ ش، الطبعة الأولى.
٧٠. النوادر (مستطرفات السرائر)، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن إدريس الحلبي (ت ٥٩٨هـ)، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي عج، قم: مؤسسة الإمام المهدي عج، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ.
٧١. نيل الأوطار من أحاديث سيد الأخيار، العلامة محمد بن علي بن محمد الشوكاني (ت ١٢٥٥هـ)، بيروت: دار الجيل.
٧٢. وسائل الشيعة، محمد بن الحسن الحرّ العاملي (ت ١١٠٤هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.